

پزشک، فیلسوف، منطق‌دان و عالم بلاغت یونانی. وی بزرگ‌ترین پزشک دوران متأخر باستان، و در کنار افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس...
 اقلیدس، ارشمیدس...

حسین معصومی همدانی

پزشک، فیلسوف، منطق‌دان و عالم بلاغت یونانی. وی بزرگ‌ترین پزشک دوران متأخر باستان، و در کنار افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بقراط، و بطلمیوس، یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین چهره‌های علمی و فلسفی دوران باستان است که آثار او قرن‌ها در جهان اسلام و اروپا اساس آموزش و عمل پزشکی بود.

جالینوس، پزشک، فیلسوف، منطق‌دان و عالم بلاغت یونانی. وی بزرگ‌ترین پزشک دوران متأخر باستان، و در کنار افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بقراط، و بطلمیوس، یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین چهره‌های علمی و فلسفی دوران باستان است که آثار او قرن‌ها در جهان اسلام و اروپا اساس آموزش و عمل پزشکی بود.

زندگی: بسیاری از آگاهی‌های ما درباره زندگی و آثار جالینوس از طریق منابع اسلامی است. وی در اوت یا سپتامبر 129م در شهر پرگامون یا پرگاموس — که در متون اسلامی به صورت فرغامس (ابن فاتک، 289) یا برغاموس (ابن عبری، 122) یا برغمس (صاعد، 178) یا برغمش (ابن جلجل، 41؛ برای ضبط‌های دیگر، نک: سید، 44، حاشیه 2) ضبط شده است — در آسیای صغیر، در غرب ترکیه امروزی، به دنیا آمد. پدرش نیکون 3 معماری مشهور و ثروتمند بود که مانند بیشتر معماران آن زمان گذشته از معماری، در هندسه و نجوم نیز دست داشت (نوتن، «#پزشکی...»، 216؛ رازی، الشکوک، 57). نیکون یونانی نژاد و یونانی‌زبان، اما شهروند روم بود و پسرش جالینوس نیز به احتمال قوی شهروند روم بود، هرچند در هیچ یک از آثارش به این موضوع تصریح نکرده است (نوتن، همان، 217).

زندگی‌نامه‌نویسان از علاقه جالینوس از اوان کودکی به علم سخن گفته‌اند و حتی نقل کرده‌اند که در راه مدرسه از بازی با کودکان دیگر سر باز می‌زد و وقتش را به مرور درس‌هایش می‌گذراند (ابن فاتک، 290؛ روزنتال، 34). پدرش در تربیت او نهایت اهتمام را داشت (ابن فاتک، 289) و چون در آن زمان پرگامون یکی از مراکز بزرگ فرهنگی و فکری و اقتصادی امپراتوری روم بود، جالینوس از 14 سالگی پس از آموختن هندسه و نجوم، نزد فیلسوفان رواقی و افلاطونی — که برای استفاده از کتابخانه بزرگ آن شهر به آنجا می‌آمدند — به آموختن فلسفه پرداخت. گفته‌اند که او در 17 سالگی — در پی خوابی که پدرش دید — تحصیل فلسفه را به قصد آموختن پزشکی رها کرد، با این حال، در همه عمر به فلسفه علاقه‌مند بود و این علاقه نه تنها سبب شد که آثاری نیز در فلسفه و منطق پدید بیاورد، که از آراء بدیع فلسفی و منطقی خالی نیست، بلکه آثار پزشکی او نیز از مسائل فلسفی، به‌ویژه از مباحث مربوط به روش‌شناسی، سرشار است. همچنین تأثیر آموزش جامع فلسفی او را — که خود وی بارها بر آن تأکید می‌کند (نوتن، همان، 218) — می‌توان در تأکید او بر اهمیت استدلال و منطق در کار پزشکی، تمایل او به بنا کردن نظریه پزشکی بر پایه‌های استوار فلسفی (از جمله نظریه عناصر و اخلاط)، اصرار او به اینکه تعالیم پزشکان و فیلسوفان بزرگ (به‌ویژه بقراط و افلاطون) با هم سازگارند، و نیز نظر او در این باره که پزشک خوب باید فیلسوف باشد، دید.

جالینوس پس از مرگ پدرش در 148 یا 149م (ابن ابی اصیبعه، 83/1، به نقل از کتاب کیموس جالینوس)، زادگاه خود را ترک گفت و چند سالی در ازمیر (سمرنا، همو، 84/1) و گرینت 1 (قورنتوس، همانجا) و اسکندریه تحصیل کرد. جزئیات تحصیل او در این 3 شهر معلوم نیست، اما ظاهراً بیشتر استادان او پزشکی بودند که خود را پیرو بقراط می‌دانستند و پزشکی را از راه مطالعه آثار پزشکان دیگر یا شاگردی نزد ایشان آموخته بودند و به کالبدشناسی نیز علاقه داشتند (نوتن، همان، 317؛ درباره استادان او در ازمیر و گرینت، نک: روکا، 243؛ ابن ابی اصیبعه، همانجا).

اقامت جالینوس در اسکندریه، از 153 تا 157م، در آموزش پزشکی او بسیار مؤثر بود، و هر چند خود او از هوای آن شهر و سطح آموزش آن شکایت می‌کند، اما خلاصه‌ای در 4 مقاله که از کتاب 20 مقاله‌ای یکی از استادان اسکندران خود به نام مارینوس در تشریح فراهم آورد، بر این تأثیر گواهی می‌دهد (روکا، 244). این مارینوس شاید همان «#ارمینوس الرومی» باشد که ابن ندیم (ص 348)، و ابن فاتک (همانجا، با ضبط «#ارمینس«)، از او به عنوان استاد جالینوس نام می‌برند. چنین نیز از اختصار کتاب مارینس فی التشریح در 4 مقاله نام می‌برد (ص 23؛ نک: ابن ابی اصیبعه، 94/1) و می‌گوید که این کتاب را ندیده و اثری از آن نیافته است. با این حال، بخش‌هایی از اصل یونانی این کتاب در دست است که با نام «#قطع‌هایی از کتاب کالبدشناسی مارینوس» منتشر شده است (پیشو، 1/71). همچنین او در مدت اقامت طولانی خود در اسکندریه فرصت یافت تا با دریانوردانی که از سرزمین‌های اطراف مدیترانه می‌آمدند، گفت و گو کند و از این راه بر اطلاعات خود درباره گیاهان نادر و کانیهای این سرزمین‌ها بیفزاید (نوتن، همانجا). نیز نوشته‌اند که برای مشاهده برخی از داروهای معدنی به قبرس و برخی از جزایر یونان سفر کرد (ابن فاتک،

همانجا؛ ابن ابی اصیبعه، 82/1). دیدار او با بطلمیوس (ه م) که مسعودی از آن یاد کرده است (ص 129)، و با توجه به زمان زندگی این دو تن محتمل می‌نماید، احتمالاً در اسکندریه صورت گرفته است. جالینوس در 157م به زادگاه خود بازگشت و پزشک مدرسه گلا دیاتوره‌های آن شهر شد. تجاری که او در این سمت کسب کرد، احتمالاً معرفت او را از کالبدشناسی وسعت داد. همچنین وی در این دوران تجاری دربارهٔ رژیم‌های غذایی مناسب برای درمان گلا دیاتورهایی که زنده از پیکار باز می‌گشتند و نیز غذاهای مناسب برای افزودن بر توان بدنی ایشان کسب کرد (همانجا).

جالینوس در پی بروز ناآرامی‌هایی در پرگاموم، آن شهر را در 161م ترك کرد و بعد از سفری در شرق مدیترانه — که ضمن آن پژوهش‌هایی دربارهٔ گیاهان دارویی مناطقی چون قبرس و فلسطین انجام داد — در تابستان 162م به رم رسید و جز در میان سال‌های 166-169م که برای در امان ماندن از طاعون و شاید هم از دسیسه‌های پزشکان دیگر روم را ترك گفت، و سفری به پرگاموم در حدود سال 190م (نوتن، همان، 225) بقیهٔ عمر خود را در آن شهر گذراند؛ هرچند برخی گفته‌اند که در اواخر عمر به پرگاموم بازگشت و در همان‌جا در گذشت (پیشو، 1/12).

تاریخ دقیق مرگ جالینوس معلوم نیست. برخی از منابع آن را در حدود سال 200م می‌دانند و حتی عبارتی را که ابن ندیم (همانجا) از کتاب الاخلاق (نک: دنبالهٔ مقاله) او نقل کرده (این عبارت در خلاصهٔ عربی این کتاب بدون ذکر امپراتوری که این رویداد در زمان او اتفاق افتاده، آمده است)، و در آن جالینوس به حادثه‌ای اشاره می‌کرده که در 514 پس از اسکندر رخ داده است (قس: بیرونی، تحقیق...، 59-60، که این حادثه را به نقل از کتاب الاخلاق جالینوس، در 500 و اندی پس از اسکندر در زمان کومودوس می‌داند)، چنین تعبیر می‌کنند که جالینوس تاریخ اسکندرانی را از سال بنای اسکندریه، یعنی 331 (یا 332) ق م حساب می‌کرده، نه از 311م که معمولاً مبدأ تاریخ اسکندرانی فرض می‌شود. در این صورت، سال 514 پس از اسکندر با 185م مطابق خواهد بود، نه با سال 205م، که معادل عادی سال 514 پس از اسکندر است (کراوس، 14-15). چون نام جالینوس در يك دائرةالمعارف رومی نیز که پیش از سال 200م تألیف شده، آمده است، بنا بر این برخی از محققان تاریخ درگذشت او را پیش از 200م دانسته‌اند (پیشو، همانجا؛ پلگرن، 22؛ نیز نک: پاولی، 581/1 (VII)، که سال مرگ جالینوس را 199م دانسته است). اما برخی از متون اسلامی عمر او را 87 سال نوشته‌اند که 17 سال آن به آموختن و 70 سال آن به طبابت و تألیف گذشته است (ابن ابی اصیبعه، 76/1). هرچند بخش دوم این قول با آنچه جالینوس خود در فی مراتب قرائه کتبه 1 آورده است، سازگار نیست، زیرا وی در این کتاب شروع آموزش پزشکی‌اش را در 17 سالگی می‌داند (همانجا)، اما برخی دیگر از پژوهشگران معاصر تاریخ مرگ او را بر همین اساس که او عمری دراز کرده باشد، در حدود سال 216م احتمال می‌دهند (نوتن، همان، 226؛ هنکینسن، 171#&2...»، 22). برخی از قرائن نیز این احتمال را تقویت می‌کند، زیرا یکی از آثار او به نام فی التریاق الی فیسن 3 (حنین، 47) یقیناً بعد از 204م و حتی بعد از 207م نوشته شده، زیرا در آن به حوادثی که در حدود این سالها رخ داده، اشاره شده است (نوتن، همانجا، نیز نک: 393، حاشیهٔ 84). مسعودی نیز زمان زندگی او را در حدود 200 سال پس از مسیح و 500 و اندی سال پس از اسکندر دانسته است (همانجا؛ نیز نک: صاعد، 178) که به احتمال زیاد منظور او همان تاریخ اسکندرانی عادی است. از این‌رو، می‌توان گفت که به احتمال زیاد مدتی که ابن ابی اصیبعه برای زندگی او ذکر کرده، درست است و او در حدود سال 216م درگذشته است.

در برخی از منابع دوران اسلامی، جالینوس معاصر مسیح شمرده شده است، از جمله علی بن زید بیهقی از قول ابوالفرج ابن طیب آورده است که جالینوس هنگام بعثت مسیح پیری ناتوان بوده است (ص 30). همچنین ابن ندیم قولی را نقل کرده که بر اساس آن زمان زندگی جالینوس 57 یا 59 سال پس از مسیح بوده است (ص 348)، اما ابن ابی اصیبعه (72/1) که این قول را در میان اقوال دیگر نقل کرده، و ابن عبری (ص 122) آن را رد کرده‌اند.

جالینوس پزشک: همان زمان حیات خود شهرت بسیار یافت و پزشک معالج چند تن از امپراتوران روم، از جمله کومودوس 4 فرزند مارکوس اورلیوس، پیش از امپراتور شدن او در 180م و نیز پس از آن بود. با این حال، چون منبع آگاهی ما دربارهٔ کار جالینوس عمدتاً آثار خود او ست، و لحن وی در این آثار خالی از اغراق و خودستایی نیست، داوری دربارهٔ میزان شهرت و مقبولیت او در زمان حیاتش دشوار است. وی در آثار خود مدعی است که تشخیص‌هایش همیشه با پزشکان دیگر فرق داشته، و همواره هم حق با او بوده است (هنکینسن، همان، 8). از این آثار چنین برمی‌آید که او بخشی از شهرت خود را از راه درمان بزرگان، از جمله فیلسوفی به نام گلوکن 5 (اغلوکن) که کتابی معروف هم برای او نوشته، به دست آورده بوده است. همچنین او ناگزیر بود با سایر پزشکان رومی — که به مکاتب دیگر پزشکی گرایش داشتند — نه تنها در عالم نظر، بلکه در کار عملی پزشکی نیز رقابت کند.

جالینوس از دو جهت بر پزشکان معاصر خود برتری داشت، یکی اینکه از خانواده‌ای مرفه برخاسته بود و دیگر اینکه در چند شهر و نزد چندین پزشک مهم درس خوانده بود و به‌ویژه در فهم و تعبیر آثار بقراط از ایشان چیره دست‌تر بود (نوتن، همان، 219). پزشکان زمان جالینوس به 3 گروه عمده تقسیم می‌شدند که در متون دوران اسلامی به اصحاب قیاس 6، اصحاب تجربه 7 و اصحاب حیل 8 معروف‌اند؛ هرچند برخی از پژوهشگران جدید در اینکه بتوان این 171#&2...؛ فرقه»های پزشکی را به معنای واقعی کلمه مکتب دانست، تردید کرده‌اند (نک: پلگرن، 13). این 3 گروه، با همهٔ اختلاف نظرهایشان، برای بقراط و آثاری که به نام او در دست بود، حرمت و منزلت بسیار قائل بودند (نوتن، همان، 206-207). جالینوس در رسالهٔ الفرق الطبیه به دعاوی این 3 طایفه پرداخته، و با همهٔ تمایلی

که به اصحاب تجربه دارد، شیوهٔ اصحاب قیاس را بر آن دو گروه دیگر ترجیح داده است (نک: ابن هندو، 60: «؛ يقول ان المتعمد هی الفرقة القیاسیة).

از موارد مهم اختلاف میان اهل قیاس از يك سو و اصحاب تجربه و حیل از سوی دیگر، مسئلهٔ نقش استدلال و تجربه در پزشکی و لزوم و ارزش کالبدشکافی بود. اصحاب حیل از استدلال استفاده می‌کردند، ولی بر خلاف اصحاب قیاس کار آن را پی بردن به علل پنهان بیماریها نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند که از راه استدلال تنها می‌توان آگاهیهای کسب کرد که برای هر انسان عاقلی آشکار است (روکا، 246). ایشان مدعی بودند

که روش پزشکی را می‌توانند 6 ماهه تعلیم بدهند (تسمیة ایشان به متودیست، یا اصحاب حیل، نیز از همین جا ست؛ نک: همانجا). اصحاب تجربه و اصحاب حیل، هر دو، ارزش کالبدشناسی را در کار روزمرهٔ پزشکی منکر بودند، اما جالینوس، بر خلاف این دو گروه، معتقد بود که پزشک باید کالبدشناسی را به بهترین وجه بداند (همانجا) و بیمار باید به پزشکی مراجعه کند که کالبدشناسی را خوب بشناسد (همو، 242). خود وی در روم نمایشهایی عمومی در کالبدشکافی می‌داد که شرح برخی از آنها را در آثار خود آورده است (همو، 244-245).

آثار و نظریه‌ها: جالینوس نویسنده‌ای بسیار پرنویس بود و با اینکه بسیاری از آثار او از میان رفته، و از برخی از آنها تنها ترجمهٔ عربی باقی مانده است، نوشته‌های بازماندهٔ او بخش بزرگی از کل آثار بازمانده به زبان یونانی را تشکیل می‌دهد. ویرایش استاندارد آثار جالینوس که به همت کوهن در میان سالهای 1819-1833م منتشر شده، 20 کتاب در 22 مجلد قطور است که شامل متن یونانی و ترجمهٔ لاتینی آثاری از جالینوس است که تا آن زمان شناخته بوده است 1 (نک: مل). این ویرایش شامل حدود 120 اثر است که برخی از آنها در دو بخش یا بیشتر تدوین شده‌اند (برای نام و مشخصات آثاری که در هر یک از مجلدات ویرایش کوهن آمده است، نک: هنکینسن، «؛ضمیمهٔ 1...2»، 391-397، برای نامهای انگلیسی همان آثار، نک: «؛ضمیمهٔ 2...2»، 399-403). این همه جز آثار از دست رفتهٔ او و نیز آثاری است که تنها ترجمهٔ عربی یا لاتینی یا عبری آنها موجود است و طبعاً هیچ یک از آنها در ویرایش کوهن نیامده است. برخی از آثار مهم جالینوس که تنها ترجمهٔ عربی آنها باقی مانده است، و بر اساس این ترجمه‌ها ویرایش شده‌اند، یا از روی ترجمهٔ عربی به زبانهای زندهٔ اروپایی ترجمه شده‌اند، عبارت‌اند از: فی التجربة الطبیة (نک: مل، والتسر، «؛جالینوس و تجربه...3»؛ فی علم بقراط بالتشریح 4 (نک: مل)؛ فی اختلاف الاعضاء المتشابهة اجزاء 5 (نک: مل)؛ فی التشریح 6، مقالات 9-15 (نک: مل)؛ فی محنة افضل الاطباء 7 (نک: مل). تاکنون تنها بخشی از آثار جالینوس به زبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است و غالب ترجمه‌های عربی آثار او منتشر نشده مانده‌اند. این همه وسعت دامنهٔ کار جالینوس را نشان می‌دهد.

جالینوس کتابخانه‌ای بزرگ داشت که بخشی از آن در زمان زندگی‌اش، در 192م، در آتش‌سوزی معبد صلح در روم، از میان رفت که در میان آنها برخی از تالیفات خود او و نیز آثاری به خط ارسطو و انکساگوراس بود (ابن ابی اصیبعه، 84-85؛ نوتن، «؛سرنوشتها...8»، 356). آثار جالینوس، به‌ویژه آثاری که از تقریرات او فراهم آمده است، از اطناب و تکرار خالی نیست (همو، «؛پزشکی»، 216). برخی از پزشکان دوران اسلامی به این ویژگی توجه داشته‌اند. علی بن عباس مجوسی اهوازی دلیل آن را نیاز به تفصیل و برهان‌آوری برای پاسخ دادن به معاندان و کسانی که راه مغلطه می‌پویند، دانسته است (نک: 3/1-4)؛ رازی نیز می‌گوید که جالینوس گاه مطلبی ساده را به تفصیل بیان می‌کند و گاه بر سر مطلبی که به تفصیل نیاز دارد، چنان‌که باید، درنگ نمی‌کند (الشکوک، 135).

جالینوس دو کتاب دربارهٔ آثار خود نوشته است. یکی که در عالم اسلام به الفهرست یا فینکس 9 معروف بوده، فهرست آثار او ست و آثاری را که تا حدود سال 192م نوشته بوده، دربر می‌گیرد (والتسر، «؛پرتو...10»، 142-143). این کتاب در دو بخش است. بخش اول کتابهای طبی است و بخش دوم کتابهایی که موضوع آنها فلسفه و منطق و بلاغت و نحو است (حنین، 4؛ ابن ابی اصیبعه، 90/1). جالینوس دربارهٔ هر کتاب، موضوع و بخشهای آن، و گاه مناسبت نوشته شدن آن را شرح می‌دهد. این کتاب‌شناسی نسبتاً جامع است، اما برخی از آثار او را که شاید پس از این کتاب نوشته شده‌اند، شامل نمی‌شود. دیگر فی مراتب قراءه کتبه است که به قصد استفادهٔ دانشجویان و کسانی نوشته شده است که بخواهند با خواندن کتابهای جالینوس پزشکی بیاموزند و در آن تربیتی را که دانشجو باید در خواندن کتابهای او رعایت کند، شرح داده است. کتاب بسیار مهم دیگر در مورد آثار جالینوس رسالهٔ حنین بن اسحاق است که نشان می‌دهد در اواسط قرن 3ق/9م کدام کتابهای جالینوس در دست بوده، و کدام به عربی یا سریانی ترجمه شده است. اما آشنایی مسلمانان با آثار جالینوس به آنچه در رسالهٔ حنین آمده است، منحصر نمی‌شد، زیرا کسانی چون ابن ابی اصیبعه از آثار دیگری نام می‌برند که در این رساله نیامده است. رازی نیز رساله‌ای در تکمیل رسالهٔ حنین نوشته بوده است و در کتاب حاوی او از آثاری از جالینوس نقل قول شده که پاره‌ای از آنها هنوز درست شناخته نشده‌اند (نک: دنبالهٔ مقاله). در این مقاله به آثار جالینوس با نام عربی آنها اشاره می‌شود و در پانویشت نام متعارف لاتینی (که آثار جالینوس در متون تخصصی با این نامها شناخته می‌شود) و عنوان انگلیسی آنها می‌آید.

بخش مهمی از آثار جالینوس شرحهایی است که بر نوشته‌های بقراطی نوشته است. از اینکه وی این کار را در سن کمال، یعنی از

اواسط دهه 170م تا اوایل دهه 190م انجام داده (نوتن، همان، 219). پیداست که برای آثار بقراط منزلت والایی قائل بوده است. وی گذشته از اینکه کتابی درباره آثار اسیل بقراطی و تشخیص آنها از آثار منسوب به او نوشته (کتب بقراط الصحیحة و غیر الصحیحة، حنین، 54؛ ابن ندیم، 349) در مجموع نزدیک به 18 اثر بقراطی را شرح کرده است (حنین 48-54؛ نیز نک: ابن ندیم، 347، که از 10 اثر بقراطی که جالینوس شرحشان کرده است، نام می‌برد؛ نیز ابن ابی اصیبعه، 99/1، که از تفسیرهای او بر 3 کتاب دیگر بقراط یاد می‌کند که نام آنها در فهرست ابن ندیم نیامده است)؛ هرچند برخی از آثار را یکسره از خود بقراط نمی‌دانسته است. جالینوس در تفسیر آثار بقراط طوری عمل می‌کند که توافق کامل خود را با او نشان دهد، و به این دلیل گاهی اندیشه‌هایی را به بقراط نسبت می‌دهد که از او نیست. نسلهای بعدی، به‌ویژه در جهان اسلام، بسیاری از آثار مهم بقراطی از جمله اپیدمیا و فصول را از طریق شروح جالینوس، و با نحوه تعبیر او می‌شناختند و حتی برخی از ایشان این آثار را از روی منقولات جالینوس بازسازی کردند (نک: نوتن، &171؛ «سرنوشتها»، 359). همچنین جالینوس کتابهایی درباره نظریات پزشکان گذشته در مسائل مختلف پزشکی نوشته است؛ از آن جمله است: اختصار کتاب لوقس فی التشریح (حنین، 23)؛ فیما لم یعلم لوقس من علم التشریح که در آن به آراء حریف و معاصر خود لوکوس مقدونی 1 (نوتن، &171؛ پزشکی»، 214) پرداخته است؛ فی علم ارسطراطس 2 بالتشریح (حنین، 24)؛ فی افکار ارسطراطس فی مداواة الامراض (همو، 44) که در آن اندیشه‌های یکی از بزرگ‌ترین پزشکان پیش از خود را بیان و نقد کرده است؛ و فی النیض یناقض اریخجانس 3 (همو 40) که در آن بر نظر اریخگنس پزشک قرن 1م، از مردم افامیه در سوریه، خرده گرفته است. جالینوس برخی از آثار ارسطو و افلاطون را نیز تلخیص کرده است (نک: همو، 61، 63).

جز این شرحها و تلخیصها و نقد نوشته‌های دیگران — که آنها هم از نظریات بدیع خالی نیست — آثار جالینوس بسیاری از دانشهای زمان او را دربر می‌گیرند. البته در این میان آثاری هم وجود دارد که از دیرباز انتساب آنها به جالینوس مورد بحث بوده است. ما در اینجا مهم‌ترین آثار او را ضمن بحث در موضوع آنها معرفی می‌کنیم.

منطق: جالینوس در فینکس، زیر عنوان &171؛ کتابهایی که در کار برهان مفید است»، 39 اثر منطقی؛ زیر عنوان &171؛ آثار مربوط به فلسفه افلاطون»، 2 اثر؛ زیر عنوان &171؛ آثار مربوط به فلسفه ارسطو»، 12 اثر؛ و زیر عنوان &171؛ اختلافات با فلاسفه رواقی»، 6 اثر را ذکر می‌کند (ماریس، 66-68). بیشتر این آثار از میان رفته‌اند (همو، 70) و از برخی از آنها تنها قطعه‌هایی از طریق ترجمه‌های عربی به دست ما رسیده است، اما پرشمار بودن آنها دلالت بر دلبستگی جالینوس به منطق دارد. به نظر او تسلط بر منطق برای کسب هر نوع علمی ضروری است (همو، 68). او در رساله خود با عنوان &171؛ در اینکه پزشک برتر باید فیلسوف باشد» (فی ان الطیب الفاضل یجب ان یكون فیلسوفاً)، می‌نویسد که پزشک باید منطق بیاموزد تا بداند که شمار بیماریها، بر حسب نوع و جنس، چند است و نیز راه درمان هر یک را دریابد. همچنین از راه منطق است که می‌توان به طبیعت بدن پی برد (همو، 69). جالینوس هدف اصلی منطق را فراگرفتن شیوه ساختن برهان می‌داند و معتقد است که برای آنکه شخص پزشک به معنای واقعی کلمه باشد، باید روش استدلال منطقی بر پایه اصول اولیه را بداند. همین توجه است که راه او را از اصحاب تجربه و اصحاب حیل جدا می‌کند و او را در زمره اصحاب قیاس قرار می‌دهد (همانجا).

بیشتر آثار منطقی جالینوس از بین رفته است؛ به‌ویژه کتاب مهم و بزرگ او &171؛ درباره برهان» (فی البرهان 5) که متن کامل آن حتی در زمان حنین بن اسحاق در دست نبوده است (حنین، 58-59). این کتاب را تنها از راه بخشهایی از آن که مستقلاً و یا در آثار پزشکان بعدی، به‌ویژه رازی (نک: دنباله مقاله) باقی مانده است، می‌شناسیم. عمده اطلاع ما در باره آراء و نوآوریهای منطقی جالینوس از طریق کتابی است به نام مدخل منطق 6، که هرچند نام آن در فینکس نیامده، اما تعلق آن به جالینوس تقریباً قطعی است. این کتاب اثری آموزشی است و با این حال، یکی از مهم‌ترین آثاری است که از منطق‌دانان یونانی باقی مانده است (ماریس، 66). این شاید همان کتابی باشد که در کتاب‌شناسیهای اسلامی از آن به عنوان المدخل الی المنطق یاد شده است (حنین، 62؛ ابن ابی اصیبعه، 1/ 101)؛ به‌ویژه که حنین این کتاب را اثری آموزشی و در یک مقاله دانسته است و مدخل منطق هم چنین اثری است. این کتاب شامل بحث در نظریه ارسطویی مقولات، نظریه قیاس ارسطویی، نظریه قیاسهای شرطی (از جمله بحثی در منطق شرطی رواقیان) و منطق نسب است. جالینوس بر مقولات 9 گانه ارسطویی مقوله دهمی به نام ترکیب می‌افزاید، که به نظر او ارسطو آن را هنگام برشمردن مقولات فراموش کرده است (&171؛ مدخل... 7»، 260).

جالینوس معتقد است که به جز منطق ارسطویی — که موضوع آن منطق محمولات یک موضوعی (نظریه قیاس) است — و منطق رواقی — که به منطق گزاره‌ها، یعنی استدلال بر پایه قضایای شرطی متصل و منفصل می‌پردازد — نوع دیگری از منطق نیز هست که در علوم چون هندسه و نجوم و پزشکی فراوان به کار می‌رود و موضوع آن نسبتها یا روابط است. این بخش از منطق را به زبان امروزی می‌توان منطق محمولات دوموضوعی نام داد (ماریس، 70-71). وی مانند ارسطو اعتقاد دارد که مقدمات برهان، و نیز مقدمات هر علم برهانی باید قضایایی صادق و بی‌نیاز از اثبات باشند، اما مصادیق این گونه قضایا را در آنچه در &171؛ تحلیلهای دومین 1» ارسطو آمده است، منحصر نمی‌داند، بلکه به نظر او دسته‌ای از مقدمات کلی هم وجود دارند که برای حس بدیهی‌اند و بنا بر این، نیاز به اثبات ندارند؛ مانند این قضیه که &171؛ گفتار از راه لوله‌های هوایی تولید می‌شود» (همو، 72). همچنین او بر خلاف

ارسطو که تنها قضایای کلی و وجودی را به عنوان مقدمات برهان می‌پذیرد، معتقد است که قضایای شخصی نیز می‌توانند مقدمه برهان واقع شوند، زیرا هدف از برهان تنها بنا کردن علم نیست، بلکه از برهان در دادگاهها و در درمان بیماریهای خاص (که موضوع آنها قضایای شخصی است) نیز استفاده می‌شود.

برخی از متفکران مسلمان، از جمله ابن سینا در شفا (منطق، قیاس، 107)، و ابن رشد در جوامع القیاس، ابداع شکل چهارمی در قیاس را به جالینوس نسبت داده‌اند و ابن صلاح احمد همدانی (ه م) در این باره رساله‌ای به نام مقالة فی الشكل الرابع من اشکال الحملی المنسوب الی جالینوس نوشته است (مارینسن، 86). به گفته ابن سینا، از لحاظ منطقی، شکل اول قیاس خود بر دونوع است: یکی قیاسی که در آن حد اوسط برای موضوع مطلوب، محمول باشد و برای محمول مطلوب، موضوع، که این همان شکل اول معروف است؛ و دیگر قیاسی که در آن حد اوسط برای محمول مطلوب، محمول باشد و برای موضوع مطلوب، موضوع. ابن سینا این حالت را همان شکل چهارمی می‌داند که «فاضل الاطباء»، یعنی جالینوس، از آن یاد کرده است (همان، 106-107). به گفته ابن سینا کسانی که به این تقسیم 4 شکلی معتقدند، از شکل اول مفهوم تنگ‌تری را در نظر دارند و به نظر ایشان در این شکل نه تنها حد اوسط باید محمول یکی از مقدمات و موضوع مقدمه دیگر باشد، بلکه باید در این شکل، حد اوسط برای محمول مطلوب، موضوع باشد و برای موضوع مطلوب، محمول. با این همه، ابن سینا با اینکه این شکل را از لحاظ کامل شدن شکلهای ممکن لازم می‌داند («وجوبه فی التقسیم«)، آن را شکل لغو شده (ملغی) نام می‌دهد، زیرا به اعتقاد او، این شکل چیزی غیر طبیعی و ناپسندیده، و برای عادت فکری، ناخوشایند است.

برخی از پژوهشگران جدید در اینکه شکل چهارم قیاس که به جالینوس منسوب است، همان باشد که ابن سینا گفته است، تردید کرده‌اند. به نظر مارینسن، چون با عوض کردن جای حد اوسط در قیاس ارسطویی تنها 3 شکل به دست می‌توان آورد و منطقاً شکل چهارمی امکان ندارد، و نیز جالینوس خود در مدخل منطق اشکال قیاس را همان 3 شکل معروف دانسته است، باید گفت جالینوس شکل چهارمی را کشف نکرده و احياناً کشف او به صورت دیگری از قیاس مربوط می‌شده است که در آن 4 حد، یعنی 3 مقدمه و یک نتیجه، وجود دارد؛ یعنی قیاسی بدین صورت:

A a B

B a C

C a D

A a D

که ترکیبی است از دو قیاس ارسطویی که هر یک از آنها صورت شکل اول را دارد (ص 85-91).

میزان اطلاع ابن سینا از آثار منطقی جالینوس معلوم نیست، اما به نظر می‌آید که بر خلاف رازی (نک : دنباله مقاله)، او را منطق‌دان بزرگی نمی‌داند، زیرا در جای دیگری از شفا (همان، 398-399) ایرادی را که او بر یکی از استدلالهای ارسطو در کتاب نفس گرفته است، پاسخ می‌دهد و صاحب این اشکال را «رجل له سبق فی العلم الطبی و نکوص فی المنطق« (مردی که در دانش پزشکی پیشتاز، و در منطق عقب‌مانده است) می‌داند.

معرفت‌شناسی: جالینوس در پرگاموم نزد نمایندگان 4 مکتب مهم فلسفی آن زمان، یعنی رواقیان، افلاطونیان، ارسطوییان و اپیکوریان درس خواند و آشنایی با اختلاف عقاید این مکاتب باعث شد که به حیرتی عمیق دچار شود. وی نخست، راه رسیدن به یقین را در منطق می‌جست، اما چون اختلافات مکاتب مختلف، به‌ویژه مشائیان و رواقیان، را بر سر مسائل منطقی مشاهده کرد، معتقد شد که آرامش و یقین جز در حقایق هندسه و علوم ریاضی یافت نمی‌شود (پلگرن، 14) و وقتی به پزشکی روی آورد، کوشید تا این علم را نیز به علمی دقیق از نوع علوم ریاضی تبدیل کند (در این باره، نک : تیلمن، 51). یکی از دلایلی تمایل او به مکتب اصحاب قیاس نیز همین است. اهمیتی که برای منطق قائل بود نیز به همین جا برمی‌گردد. جالینوس برخلاف اصحاب حیل و تا اندازه‌ای اصحاب تجربه، معتقد بود که پزشکی را تنها از راه آزمون و خطا نمی‌توان آموخت، بلکه درمان بیماریها و حفظ تندرستی جز با شناخت کالبد آدمی و کارکرد تک‌تک اعضا ممکن نیست، و این نیز نیازمند شناخت مبادی طبیعیات است. جالینوس را معمولاً جزو اصحاب قیاس می‌دانند و خود او نیز در الفرق الطبیه 1 این فرقه را برگزیده است. وی کار درمان را بدون پی بردن به علت بیماری ناممکن می‌داند و از این‌رو، شیوه استدلال او غالباً استدلال از علت به معلول (استدلال لیمی) است؛ اما این بدان معنی نیست که وی نسبت به تجربه در کار پزشکی بی توجه بوده است، بلکه به نظر می‌آید بر خلاف اصحاب حیل که نظر خوشی نسبت به آنها نداشته، به ارزش کار اصحاب تجربه معترف بوده است. چنین در رساله خود از 3 اثر جالینوس نام می‌برد که به روش اصحاب تجربه نوشته شده‌اند. این 3 اثر عبارت‌اند از فی التجربة الطبیه 2، و فی الحث علی تعلم الطب 3 و فی جُمَل التجربة 4. در حالی که به گفته حنین، تنها يك کتاب به

روش اصحاب حیل به جالینوس منسوب بوده، و حنین پس از واری به معجول بودن آن پی برده است (حنین، 56-57).

در الفرق الطبیة که به صورت گفت و گویی است میان پیروان این 3 فرقه، میان اصحاب قیاس و اصحاب تجربه نکات مشترک مهمی دیده می‌شود و این دو مشترکاً رو در روی اصحاب حیل که به نابود کردن پزشکی متهم می‌شوند، قرار می‌گیرند. در واقع، جالینوس خواستار اتحاد اصحاب قیاس و اصحاب تجربه در برابر اصحاب حیل است (پلگرن، 57) و حتی در چند مورد می‌گوید که اگر نظریه و تجربه با هم اختلاف پیدا کنند، باید جانب تجربه را گرفت (فرده، 32). مهم‌تر اینکه جالینوس در استدلالهای خود غالباً از شواهد تجربی نیز استفاده می‌کند و هر بار که فرصت دست دهد، به انتقاد از آموزش کتابی و ستایش مشاهده و تجربه می‌پردازد (همو، 14). با این حال، تجربه را هنگامی مفید می‌داند که با استدلال عقلی ترکیب شود.

شیوه او در یکی از مهم‌ترین مسائل اختلافی پزشکان و فیلسوفان دوران باستان، یعنی جایگاه عقل، نمونه‌ای است از روش او در ترکیب استدلال عقلی و تجربی. برای اثبات اینکه جایگاه عقل همان مغز است، وی نخست عقل را به صورت بخش حاکم یا فرمانروای نفس (قوة مدبّره؛ به یونانی: هگمونیکو5) تعریف می‌کند و سپس می‌گوید که این بخش برای انجام دادن کارهای خود نیاز به بافت‌هایی (اعصابی) دارد که تحریکها را از اندامها به آن انتقال دهند و دستورهای آن را به اندامهای مختلف برسانند. جالینوس این نتیجه را به صورت این حکم کلی بیان می‌کند که «هر جا که مرکز اعصاب باشد، جایگاه قوة حاکم همان‌جا ست». آن‌گاه با توسل به تحقیق تجربی، یعنی کالبدشناسی، نشان می‌دهد که مرکز اعصاب همان مغز است و بنا بر این، نتیجه می‌گیرد که جایگاه عقل (قوة حاکم) نیز مغز است (تیلمن، 54-55). جالینوس خطای بزرگ ارسطو را در این می‌داند که قلب را مرکز قوة حاکم می‌شمارد و توجه نمی‌کند که مرکز اعصاب مغز است و مرکز قوة حاکم باید با مرکز اعصاب یکی باشد. جالینوس در تدوین کتابهای خود نیز گاه روش منطقی خاصی را دنبال کرده است. مثلاً در ابتدای کتاب الصناعة الصغیرة، پس از آنکه روشهای آموزش را به 3 نوع — تحلیل به عکس، تحلیل به حد و ترکیب — تقسیم می‌کند، می‌گوید که این کتاب را به شیوه تحلیل به حد تألیف کرده (نک: ه د، تحلیل و ترکیب)، در حالی که در آثار دیگرش به شیوه‌های دیگر عمل کرده است (برای ترجمه عربی و فرانسوی این بند، نک: راشد، 272-275؛ برای ترجمه آزاد فارسی آن، نک: اخوینی بخاری، 14-17).

فلسفه: جالینوس با همه تأثیری که از مکاتب گوناگون فلسفی پذیرفته بود، به هیچ مکتب خاصی پایبند نبود. وی در دورانی می‌زیست که اندیشه‌های یهودی و مسیحی در امپراتوری روم رواج داشت و او خود با این ادیان آشنا بود (در مورد برخی از اقوال او راجع به این دینها که در منابع اسلامی آمده است، نک: والتسر، «جالینوس و یهود...6»، سراسر کتاب). جالینوس، در عین مخالفتش با این دو دین، به برخی از تعالیم مسیحی و رفتارهای مسیحیان زمان خود با نظر مساعد می‌نگریست و میان این تعالیم، از جمله بی‌اعتنایی به مرگ، و آموزشهای فیلسوفان قرابتی می‌دید (نک: کوبرت، 405: عبارت منقول از جوامع سیاست افلاطون)، اما همچنان بر دین رومی باقی بود. وی به وجود خدایی آفریننده اعتقاد داشت (نوتن، «پزشکی»، 222-223) و بارها در آثارش حکمت خالق را ستوده است. اما جهان ما را جهان کاملی نمی‌دانست، زیرا بر آن بود که محدودیتهای ماده باعث می‌شود نقصهایی در این جهان راه بیابد. مثلاً امکان ندارد که از خون و منی موجودی پدید بیاید که رنج نبرد، یا مثل افلاک همواره در حرکت یا مثل خورشید درخشان باشد (ابن میمون، دلالة...، 499). جالینوس چنان‌که در یکی از مهم‌ترین و آخرین آثارش به نام فیما یعتقده رأیا7 دیده می‌شود، تا پایان عمر پرداختن به مسائلی چون ازلیت یا خلقت عالم، ماهیت خدا و یا وجود عوالمی دیگر جز این عالم را بیهوده می‌دانست، و معتقد بود شواهدی که در این نوع مسائل

عرضه می‌شود، یقین‌آور نیست (نوتن، همان، 221-222). درباره ماهیت زمان نیز معتقد بود که این مسئله از اسرار الهی است (ابن میمون، همان، 305). با وجود این، وی در برخی از آثارش در این گونه مسائل جانب یک طرف بحث را گرفته، و همین امر انتقاد رازی را برانگیخته است (نک: دنباله مقاله).

فلسفه جالینوس فلسفه‌ای است التقاطی. وی می‌گوید که به پند پدرش پایبند مانده است و خود را پیرو هیچ مکتبی نمی‌داند، بلکه می‌کوشد تا آراء همه مکاتب را با نظری انتقادی بیامیزد (پلگرن، 13). وی تعالیم اپیکوریان را رد می‌کند، اما از رواقیان، بسیار متأثر است (پیشو، 1/33). با این حال، فلسفه را برای پزشکی لازم می‌داند، زیرا بر این باور است که پزشک برای تشخیص درست به منطق، و برای برقرار کردن روابط مناسب با بیمار به اخلاق نیاز دارد (نوتن، همان، 222). همچنین، نظریه کلی پزشکی او بر برخی مبانی فلسفی استوار است که مهم‌ترین آنها نظریه عناصر و نظریه اخلاط است. در این مورد نیز عناصر مهمی را از ارسطو گرفته، اما نگرش کلی او بیشتر افلاطونی است. چیزی هم که او از افلاطون گرفته نظریه مثل نیست، بلکه فیزیولوژی و روان‌شناسی‌ای است که در کتاب تیمائوس افلاطون آمده است (پیشو، 1/34).

جالینوس مانند بسیاری از فلاسفه دوران باستان و اسلامی اعتقاد داشت که نظر فلاسفه بزرگ و فیلسوفان و پزشکان بزرگ در مسائل بنیادی فلسفی و حتی پزشکی یکسان است. وی با همه تأثیری که از ارسطو پذیرفته، از انتقاد از او باکی ندارد، اما در «آراء بقراط و افلاطون1»، می‌خواهد نشان دهد که نظر این دو حکیم در مسائل اصلی پزشکی و فلسفه با یکدیگر سازگار است. بخش اعظم 9 مقاله این کتاب به مسئله ساختار و جایگاه روح یا نفس اختصاص دارد. در این کتاب جالینوس نظریه 3 بخشی بودن نفس و

استقرار هر بخش از آن در یکی از اندامهای بدن را تأیید می‌کند. این 3 بخش عبارت‌اند از عقل که جایگاه آن مغز است، غضب که جایگاه آن قلب است، و شهوت که جایگاه آن کبد است. این نظری است که در برخی از آثار افلاطون آمده است. جالینوس می‌خواهد نشان دهد که بقراط نیز بر همین رأی است (تیلمن، 55). این مسئله تا قرن‌ها بعد محل نزاع فیلسوفان ارسطویی و پیروان جالینوس بود.

یکی دیگر از عقاید فلسفی نامتعارف جالینوس این است که بر خلاف ارسطو هر حرکتی را نیازمند به محرک نمی‌داند. آگاهی ما از این نظر جالینوس از راه ردی است که اسکندر افرویدی بر آن نوشته، و تنها يك نسخه از ترجمه عربی آن با عنوان رسالة الاسکندر الافرویدی فی الرد علی جالینوس فیما طعن به ارسطو فی ان کل ما يتحرك فانما يتحرك عن محرك (پینس، &171؛ مطالعات...» ، 218-219) باقی مانده است. نسبت میان این رساله با رساله دیگری از جالینوس با عنوان فی ان المحرك الاول لا يتحرك معلوم نیست. اصل یونانی و ترجمه عربی رساله اخیر از میان رفته است، اما این رساله نیز احتمالاً شامل نقدی بر نظر ارسطو بوده است، زیرا جابر بن حیان، در یکی از آثار خود، از ارسطو در برابر نظری که جالینوس در این رساله اظهار کرده است، دفاع می‌کند (کراوس، 328/II) و ابوریحان بیرونی می‌نویسد که ابوسهل مسیحی برای او کتابی در میانجیگری میان ارسطو و جالینوس در این مسئله (فی التوسط بین ارسطوطاليس و جالینوس فی المحرك الاول) تألیف کرده بوده است (فهرست...، 41). ابن ابی اصیبعه (70/1) نیز کتابی درست با همین عنوان به &171؛ اسکندر افرویدی دمشقی» نسبت داده است. این اسکندر صاحب کتاب دیگری است به نام فی الرد علی جالینوس فی المقالة الثامنة من كتابه فی البرهان. پینس معتقد است که این اسکندر همان اسکندر افرویدی، مفسر معروف آثار ارسطو نیست، بلکه یکی از معاصران جالینوس بوده است (نک: کراوس، همانجا).

ارسطو این نظر را که هر جنبنده‌ای به جنبنده‌ای نیاز دارد، در ابتدای مقاله هفتم از طبیعیات بیان کرده، و در مقاله هشتم همان کتاب سعی در برهانی کردن آن داشته است. معلوم نیست که جالینوس این نقد را در کدام اثر خود بر ارسطو وارد کرده بوده است، زیرا در فهرست آثار او و نیز در میان آثاری که به نام او می‌شناسیم اثر مستقلی در این موضوع وجود ندارد. اسکندر در پاسخ جالینوس می‌گوید که نیاز متحرک به محرك قولی است که افلاطون و ارسطو هر دو به آن اعتقاد دارند (پینس، همان، 221-222) و نظر او را عبارتی از تیمائوس افلاطون نیز تأیید می‌کند. به این طریق اسکندر می‌خواهد بگوید که جالینوس نه تنها با ارسطو، بلکه با افلاطون نیز که این همه به فلسفه او و به‌ویژه به کتاب تیمائوس اعتقاد دارد، به مخالفت برخاسته است. از آنچه اسکندر در پاسخ جالینوس می‌گوید، چنین برمی‌آید که جالینوس این اصل ارسطویی را که هر متحرکی به محرك نیاز دارد، دست‌کم در باره موجودات جاندار صادق نمی‌دانسته است؛ اما معلوم نیست که آیا آن را تنهادر باره حرکات قسری موجودات بی‌جان درست می‌دانسته یا معتقد بوده است که در مورد حرکات طبیعی اجسام بی‌جان نیز صادق است (همان، 230).

یکی دیگر از آراء فلسفی جالینوس که در متون دوران اسلامی بازتاب وسیعی یافته است، اعتقاد او به این است که نفس حاصل &171؛ مزاج» بدن، یا ترکیب عناصر سازنده آن است. این اعتقاد که در رساله جالینوس با نام فی ان قوى النفس تابعة لمزاج البدن بیان شده است، با این نظر که نفس جوهر مستقلی است، و نیز نفس است که سبب قوام بدن است، نه اینکه قوام بدن سبب پیدایش نفس باشد (صدرالدین، 8/48)، مابینت دارد؛ و به این دلیل است که فلاسفه اسلامی، با تصریح به نام جالینوس یا بدون ذکر نام او، به رد آن برخاسته‌اند و گذشته از رساله‌های مستقلی که در این موضوع نوشته‌اند، معمولاً در کتابهای مهم فلسفی نیز ذکری از این نظر می‌شود. ثابت بن قره (ه م) رساله‌ای در رد این نظر نوشته است؛ جابر بن حیان در الطبیعة الخامسة و البحث این نظر را رد کرده است (نک: کراوس، 329/II)؛ و رازی بر جالینوس ایراد گرفته است که چرا در برخی از آثار خود نفس را جوهری مستقل دانسته، و در برخی دیگر آن را تابع مزاج بدن شمرده است (نک: دنباله مقاله).

ابن سینا در شفا (طبیعیات، نفس، 21)، که در آن این نظر به صورت نظر کسانی که نفس را &171؛ تألیف» می‌دانند آمده است) و اشارات (ص 90) این نظر را بدون اشاره به صاحب آن رد کرده، و فخرالدین رازی در المباحث المشرقیه (2/239-244)، 6 دلیل بر بطلان آن عرضه کرده، و به شیوه معمول خود در بطلان این ادله هم دلیلهایی آورده است (نیز نک: صدرالدین، همانجا). برخی نیز این نظر را با تصریح به نام جالینوس نقل و توجیه یا رد کرده‌اند؛ از جمله اخوینی بخاری که سعی کرده است با تفکیک میان &171؛ نفس» و &171؛ روح» مشکل را حل کند. به گفته اخوینی، نفس جوهری غیر جسمانی است در حالی که روح جسم است، و تلویحاً می‌گوید که نظر جالینوس به روح مربوط می‌شود و نه به نفس. احتمالاً نظر اخوینی به اشاره جالینوس است در برخی از آثارش به &171؛ دم» یا &171؛ روح»ی که در مغز تولید می‌شود، هرچند وی از وجود چنین دمی در قلب کمتر سخن می‌گوید و در مورد وجود آن در جگر تقریباً خاموش است (ص 128-130؛ نیز نک: نوتن، &171؛ سرنوشتها»، 364). ابن ابی جمهور نیز با ذکر نام جالینوس این نظر را مستلزم اعتقاد به فناء نفس دانسته است (ص 492).

چنان‌که گفتیم، جالینوس اعتقاد به 3 نفس، یا یک نفس 3بخشی را از افلاطون گرفته است. افلاطون معتقد بود که از این 3 بخش، نفس غضبانی و نفس شهوانی فانی‌اند، اما نفس ناطقه یا عقلانی فناپذیر نیست (پیشو، 34-33/1). به نظر می‌آید که جالینوس، با اعتقاد به اینکه قوای نفس تابع مزاج بدن‌اند، هر 3 بخش نفس را فانی می‌دانسته است؛ هرچند در برخی دیگر از آثار خود تنها به فانی بودن 2 بخش اول تصریح کرده، و گاه نیز به بقای نفس (احتمالاً نفس ناطقه) قائل شده است (نک: دنباله مقاله).

روان‌شناسی و اخلاق: از میان 22 کتاب اخلاقی که جالینوس در فینکس برای خود ذکر کرده، تنها متن یونانی دو کتاب که موضوع آنها اخلاق عملی است، باقی مانده است (والترس، 171#&؛ پرتو، 134). متن یونانی و ترجمه عربی کتاب الاخلاق 3 او که به دست حنین به عربی ترجمه شده (حنین، 60)، و به شهادت یکی از منقولات بیرونی از آن، در زمان او موجود بوده (فهرست، 22)، از میان رفته است. از این کتاب که جنبه فلسفی قوی‌تری دارد، خلاصه‌ای به عربی وجود دارد که احتمالاً به دست ابو عثمان بن سعید بن یعقوب دمشق از روی ترجمه حنین فراهم آمده است (کراوس، 23). از این خلاصه يك نسخه ناقص موجود است که کراوس آن را تصحیح و منتشر کرده است. این کتاب بر نظریه تقسیم 3 بخشی نفس که در آراء بقراط و افلاطون آمده، استوار است، هرچند جالینوس می‌گوید که نمی‌خواهد وارد این بحث شود که این 3 «چیز» 3 نفس مختلف است، یا 3 جزء نفس انسان، یا 3 قوه مختلف نفس واحد (ص 26). وی این 3 چیز را نفس ناطقه یا نفس مفکره، و نفس غضبیه یا نفس حیوانیه، و نفس شهوانیه یا نفس نباتیه نام می‌دهد (همانجا؛ نیز نک: اخوینی بخاری، 128-129، که این 3 بخش را روح نفسانی و روح حیوانی و روح طبیعی می‌نامد).

در این کتاب، جالینوس به بیان انواع 171#&؛ خلق»ها، و 171#&؛ اسباب» و 171#&؛ دلائل» و درمان هر يك می‌پردازد (حنین، والترس، همانجا). وی در تعریف خلق می‌گوید که حالتی است در نفس انسان که آدمی را، بدون تفکر و تأمل و آزمون، به انجام اعمالی برمی‌انگیزد (همان، 25). دخالت نداشتن تفکر و تأمل و تصمیم‌گیری (171#&؛ عزيمة رأي)، همان، 32) در خلق، چیزی است که آن را از حالات نفسانی دیگر چون نظر و رأی — که از اعراض نفس ناطقه یا مفکره‌اند — متمایز می‌کند (همان، 30، نیز نک: 31، که در آن جالینوس 171#&؛ خلق» و 171#&؛ رأي» را در برابر هم می‌نهد). نمونه‌هایی از خلق عبارت‌اند از بزبدی و دلاوری، و حيله‌گری و خشم (همان، 25). این ویژگیها نیاز به رويت ندارند، زیرا کودکان و حتی پاره‌ای از جانوران هم از آنها بهره‌مندند، و بنا براین، نمی‌توان آنها را از اعراض نفس ناطقه دانست. وی نسبت میان نفس ناطقه و نفس غضبیه را مثل نسبت میان راکب و مرکب می‌داند که گاه راکب بر مرکب چیره است و گاه نیز عنان آن را از دست می‌دهد. جز این، وی در این کتاب غایت حیات انسانی را 171#&؛ تشبه به خدا» می‌داند، ادعاهای لذت‌جویان (هدونیستها) را رد می‌کند، نقش علوم عقلی، و به‌ویژه علوم ریاضی، را در کمال نفس ناطقه بیان می‌کند (ص 44)، بر ضرورت ایجاد ارتباط میان زندگی عملی و نظری تأکید می‌ورزد و این نظریه افلاطون را که حکومت باید به دست حکیمان باشد، با نظری موافق طرح می‌کند (نک: والترس، همان، 136). این کتاب بر آراء برخی از فیلسوفان اخلاقی مسلمان مانند ابن مسکویه تأثیر داشته است (کراوس، 24، حاشیه 4).

نام برخی دیگر از آثار اخلاقی جالینوس، که در جهان اسلام شناخته بوده‌اند، گویای موضوع آنها است که در حوزه اخلاق عملی است: کیف يتعرف الانسان ذنوبه و عيوبه (چگونه انسان به گناهان و کاستیهای خود پی می‌برد، حنین، 59)؛ فی ان الاخيار من الناس يتنفعون باعدائهم (در اینکه نیکان از دشمنان خود بهره‌مند می‌شوند: همو، 60).

پزشکی: جالینوس هیچ اثری که همه شاخه‌های دانش پزشکی را دربر بگیرد تألیف نکرده است و آثار او هر یک به موضوعی معین اختصاص دارد. در این میان یک استثنا هست و آن الصناعة الصغیرة است که خلاصه‌ای است از دانش پزشکی که هم مبتدیان را به کار می‌آید و هم پزشک را در به یاد آوردن آنچه پیش‌تر خوانده است، یاری می‌کند (همو، 6).

فیزیولوژی: فیزیولوژی جالینوس از یک سو بر فیزیک او استوار است، که آن نیز بر نظریه 4 عنصر مبتنی است، و از سوی دیگر از پژوهشهای او در کالبدشکافی مایه می‌گیرد. وی در فی الاسطقسات علی رأي ابقرات 1، 4 عنصر آب و خاک و هوا و آتش را عناصر سازنده همه جهان و از جمله بدن جانوران و آدمی می‌داند. عجیب این است که وی این نظریه را نه به امپدوکلس، بلکه به بقراط نسبت می‌دهد و حتی می‌گوید که بقراط آن را 171#&؛ ثابت» کرده است (ص 110: 171#&؛ فقد بان ان ابقرات هو اول من استخرج علم الاسطقسات التي كانت عنها طبيعة الاشياء و اول من اتى بالبرهان الكافي عليها؛ نیز نک: هنکینسن، 171#&؛ فلسفه... 2»، 211-212). در واقع بقراط نوشته مستقلی درباره اسطقسات نداشته، اما در کتابش درباره طبیعت انسان (فی طبیعت الانسان، که جالینوس تفسیری بر این کتاب نوشته است 3، نک: حنین، 54) در این باره بحث کرده، و جالینوس نیز این مطالب را از آن کتاب گرفته است (سالم، 3). تصور جالینوس از عنصر (اسطقس) تا اندازه‌ای رنگ اتمیستی هم دارد، زیرا وی اسطقس را 171#&؛ کمترین بخش چیزی که اسطقس آن است» تعریف می‌کند (جالینوس، همان، 9؛ ابن رشد، 171#&؛ تلخیص...»، 31؛ نیز نک: ه، جزء لایتجزی).

هر یک از عناصر 4 گانه حامل یک زوج کیفیت از 4 کیفیت است که دو به دو متقابل‌اند: تری و سردی، گرمی و خشکی، و جالینوس گاهی لفظ اسطقس یا عنصر را بر این کیفیات اطلاق می‌کند (جالینوس، همان، 82؛ قس: ثابت، 1، که خون و منی را مرکب از 171#&؛ عناصر» چهارگانه گرم و سرد و تر و خشک می‌داند). غذایی که انسان می‌خورد از این عناصر ساخته شده است. غذا در بدن به 4 خلط خون، بلغم، صفرا، و سودا تبدیل می‌شود. به این اعتبار، این 4 خلط اسطقس همه موجودات زنده خون‌دار محسوب می‌شوند (جالینوس، همان، 118). از این 4 خلط، خون گرم و تر، بلغم سرد و تر، سودا سرد و خشک، و صفرا گرم و خشک است (پیشو، 1/53) و از این 4 خلط است که اندامهای (اعضای) متشابه‌الاجزاء — گوشت و پوست و استخوان ورگ و پی و رباط و مخ — پدید می‌آیند (جالینوس، همان، 101).

جالینوس تعریفی از طبیعت به دست می‌دهد که داروشناسی و نظریه درمان او بر آن مبتنی است: طبیعت هر جسم، طبیعت عنصری است که در آن غلبه دارد، مثلاً اگر در جسمی غلبه با آتش باشد، می‌گوییم که آن جسم گرم و خشک است (رازی، الشکوک، 135؛ نیز نک: ابن رشد، همان، 83، که این نظر را با زبانی ارسطویی بیان می‌کند). جالینوس بر اساس این نظر می‌گفت که طبیعت انسان گرم است، زیرا عنصر آتش در ترکیب او غلبه دارد. این نظر انتقاد ارسطویان را برمی‌انگیخت که می‌گفتند: بر اساس این نظر، و بر پایه این رأی ارسطویی که هر جسم باید مثل عنصری رفتار کند که در ترکیب آن غلبه دارد، انسان باید به هوا برود و روی زمین نماند (رازی که این انتقاد را از قول یکی از ارسطویان بغداد نقل می‌کند، ظاهراً جوابی برای آن سراغ نداشته است، همان، 135-136). از گرد هم آمدن اعضای متشابه الاجزاء و ترکیب آنها با یکدیگر، اندامی بسیط پدید می‌آید که طبیعت آن را تنها برای یک کار آفریده است. از ترکیب این اندامهای بسیط اندامهای بزرگ‌تر، و از ترکیب اندامهای بزرگ‌تر بدن آدمی به وجود می‌آید (جالینوس، همان، 102).

این فرایندها با 4 قوه اصلی صورت می‌گیرند که عبارت‌اند از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه (پیشو، 39/1؛ قس: ابن ربن، 82-83) و قوای فرعی دیگری هم در پیکر جانوران وجود دارد. عمل این قوا طوری است که غایت آفرینش هر عضو جانور که انجام دادن یک کار خاص است، تأمین شود. جالینوس کارکرد یا فایده تک‌تک اعضا را به تفصیل در فی منافع الاعضاء شرح داده است. نظریه کلی او در این کتاب غایت‌گرایانه است، به این معنی که ساختمان هر عضو بر حسب کاری که خالق از آفرینش آن در نظر داشته، توضیح داده شده است، اما برخی از محققان این غایت‌گرایی جالینوس را مطلق نمی‌دانند و نظریه او را، به این اعتبار که بدن را تلفیقی از چندین عضو می‌داند که هر یک سازوکار خاص خود را دارد، تلفیقی از غایت‌گرایی و سازوکارگرایی می‌شمارند (پیشو، همانجا).

نظریه درمان و داروشناسی: هر عضو کار خود را وقتی درست انجام می‌دهد که آمیزه این 4 عنصر (مزاج) در آن در حال تعادل باشد و وقتی که این تعادل بر هم بخورد، بدن بیمار می‌شود. بنا بر این، درمان عبارت است از باز گرداندن تعادل طبیعی میان این 4 کیفیت (تیلمن، 61). این کار از طریق رژیم غذایی، ورزش، وارد کردن مواد اضافی غیر غذایی به بدن (تجویز دارو) و خارج کردن مواد زائد از بدن («؛استفراغ»، شامل خون‌گیری، اماله و بالا آوردن) صورت می‌گیرد.

از دیدگاه جالینوس پایه درمان دارویی که در آثاری چون فی حيلة البرء و اغلوقة بیان شده، بر این اصل است: اضرار را با اضرار می‌توان درمان کرد (همو، 60). بنابراین، اگر سردی بر مزاجی غلبه کند، راه چاره آن تجویز دارویی با کیفیت گرمی است. داروی گرم بدن را گرم می‌کند و از این راه بیماری‌ای را که بر اثر سردی پدید آمده است، درمان می‌کند. هر ماده طبیعی، و به‌ویژه هر داروی گیاهی یا معدنی، ترکیبی از این 4 کیفیت به صورت دو به دو است. جالینوس در الادوية المفردة و فی القوى الادوية المفردة4، نه تنها در مورد هر دارو می‌گوید که کدام کیفیات را دارا ست، بلکه هر کیفیت را نیز به 4 درجه تقسیم می‌کند. با این حال، اذعان دارد که این نظریه را تنها درباره داروهای ساده‌ای که از یک ماده ساخته شده باشند، می‌توان به کار برد. تأثیر داروهای مرکب مانند «؛تریاک» و «؛مطرودیتوس5» یا «؛ایارج» را — که گاه از ترکیب 40 ماده ساخته می‌شوند و کتاب الادوية المقابلة للادواء او درباره این داروهای مرکب است (حنین، 46) — تنها از راه تجربی می‌توان ثابت کرد (فوگت6، 305؛ نک: دنباله مقاله).

جالینوس عواملی چون زیستگاه و آب و هوا (موضوع کتاب تفسیر کتاب بقراط فی الهواء و الماء و المساكن) را در بیماری و درمان آن بسیار مهم می‌داند و از نظر او، حفظ تندرستی شخص سالم (موضوع کتاب تدبیر الاصحاء7) به همان اندازه اهمیت دارد که درمان شخص بیمار؛ و در این دو، جز دارو، ورزش و رژیم درست غذایی نقش مهمی دارد. مهم‌ترین راههای پی بردن به بیماری، تب، نبض، و بول است و در این 3 موضوع

جالینوس آثار متعددی نوشته است. جز این، شناخت سیر بیماری و پیش‌بینی آن (موضوع کتاب تقدمة المعرفة8؛ نک: ه م) و نیز شناخت بحران و روزهای بحرانی بیماری (موضوع کتابهای فی البهران9 و فی ایام البهران10) از مهم‌ترین مسائل در پزشکی جالینوسی است. در داروشناسی، کتاب الادوية المفردة جالینوس (درباره مطالب آن، نک: ابن ابی اصیبعه، 1/96) یکی از مهم‌ترین منابع داروشناسی دوران اسلامی است. چند کتاب مهم دیگر جالینوس در داروشناسی نیز در نوشته‌های دانشمندان اسلامی درباره داروهای ترکیبی تأثیر داشته است. از آن جمله است کتابهایی که او با عنوان فی التریاق تألیف کرده است: التریاق الی بمفولیانس11؛ التریاق الی فیسن؛ الادوية المقابلة للادواء که درباره تریاقها و معجونهای دیگر است (همو، 1/98)؛ ترکیب الادوية بحسب المواضع الالمة12 (حنین، همانجا)، که در جهان اسلام به نام الميامر معروف بوده است؛ و ترکیب الادوية علی الجمل و الاجناس13 (همانجا) که در جهان اسلام به نام قاطاجانس شناخته می‌شده است.

کالبدشناسی: جالینوس احتمالاً به تشریح انسان دست زده، اما غالباً حیوانات و به‌ویژه میمون را تشریح می‌کرده است (سینگر، 21). برخی از خطاهای او در مورد ساختمان بدن انسان نیز به همین دلیل است. مهم‌ترین کتاب جالینوس در کالبدشناسی که در عربی با نام التشریح الکبیر14 شناخته است، در 15 مقاله، تنها در ترجمه عربی به صورت کامل باقی مانده است (در مورد بخشهای باقی‌مانده متن یونانی این اثر، مقالات 1 تا 9، نک: مل، جالینوس، «؛شبهه تشریح15»)، اما نام دو اثر از او به نام فی تشریح الحيوان الحی («؛کالبدشکافی جانور زنده») و فی تشریح الحيوان الميت («؛کالبدشکافی جانور مرده«)، که تنها از راه ترجمه عربی‌شان

شناخته شده‌اند (حنین، 23-24؛ نوتن، «؛ پزشکی»، 231) گواه این آزمایش‌های او ست. وی از راه تشریح توانست برخی از مشکلات پیشینیانش را حل کند. مثلاً نشان داد که جریان ادرار یک‌طرفه است؛ همچنین با وارد کردن لوله‌ای در قلب سعی کرد بفهمد که آیا ضربان قلب به این لوله هم انتقال می‌یابد یا نه؛ و برای شنیدن صدای ضربان قلب و سرخرگها قلیزنده را تشریح کرد (نوتن، همان، 232). وی به‌خطا نتیجه گرفت که نبض نتیجه جنبشی در پوسته سرخرگها ست، نه بر اثر فشار خونی که از قلب به سرخرگها وارد می‌شود. اما علت این اشتباه او را می‌توان کمبود امکانات فنی آن زمان دانست (همانجا).

جالینوس از این کالبدشکافیها نتیجه گرفت که بدن مرکب از 3 دستگاه است که تقریباً مستقل از هم عمل می‌کنند. نخستین آنها دستگاه تغذیه است که عضو اصلی آن کبد است. کبد غذایی را که از معده و روده‌ها دریافت می‌کند، «؛هضم» یا «؛طبخ» می‌کند و آن را به صورت خون درمی‌آورد و خون با جریان یافتن در سیاهرگها به اندامهای بدن غذا می‌رساند. دومین آنها دستگاه تنفس است که مرکز آن قلب است. این دستگاه باعث می‌شود که گرمای حیاتی در قلب تولید شود، در ریه تعدیل شود، و از طریق سرخرگها به اندامهای بدن برسد. جالینوس قلب را در کار خون‌سازی دخیل نمی‌شمرد و هرچند می‌دانست که سرخرگها حامل خون‌اند، اما نقشی را که ارسطو برای آنها در انتقال خون قائل شده بود، انکار می‌کرد و آنها را عمدتاً جزو دستگاه تنفس می‌شمرد (پیشو، 45-46/1). سوم دستگاه تفکر است که مرکز آن مغز است. جالینوس بر خلاف ارسطو مرکز تفکر را در قلب نمی‌داند و نیز حس و حرکت اختیاری را هم به مغز منسوب می‌کند. روان‌شناسی جالینوس و نظریه 3 بخشی روح، که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، بر این نظریه فیزیولوژیک استوار است.

جالینوس در جهان باستان و بیزانس: جالینوس، چنان‌که گفتیم، نویسنده‌ای بسیار معروف و پرنویس بود، اما این بدان معنی نیست که همه آثار او به یکسان مورد استفاده قرار می‌گرفت. شمار بسیار زیاد آثار او، دشواری استنساخ آنها و تکرار مطالب در بسیاری از آنها باعث شد که به مرور زمان برخی از آثار او در همان دوران رومی از میان برود. همان‌طور که گفتیم، برخی از این آثار در آتش سوزی سال 192م نابود شد و حتی خود او گمان می‌برد که کتاب تقدمة المعرفة هم جزو این آثار باشد، اما نسخه‌ای از این اثر باقی مانده بود که جالینوس از آن خبر نداشت (نوتن، «؛ سرنوشتها»، 356). بسیاری از آثار او در حوزه دستور زبان و فلسفه اندکی پس از زمان او از میان رفته بود و اکنون اصل یونانی کمتر اثر فلسفی او باقی مانده است (همان، 357). این بی‌توجهی به آثار فلسفی جالینوس دو دلیل عمده داشت: نخست رواج مسیحیت — دینی که جالینوس در مجموع نسبت به آن نظر مساعد نداشت — و رسمیت یافتن آن در امپراتوری روم، و پس از سقوط روم غربی در امپراتوری بیزانس، که سبب می‌شد کاتبان و ناسخان مسیحی کمتر به آثار فلسفی جالینوس که حاوی عقاید بدعت‌آمیز بود، توجه کنند (همان، 356). دلیل دیگر، و مهم‌تر، تکوین مذهب جالینوسی به عنوان یک مکتب پزشکی بود (همان، 357) که در نتیجه آن، همه مکاتب پزشکی‌ای که در روزگار جالینوس فعال بودند و جالینوس بخش مهمی از آثار خود را به شرح عقاید ایشان اختصاص داده بود، تا قرن 6 م از میان رفتند (همان، 362).

مهم‌ترین تأثیر این تحول این بود که اولاً از همه وجوه شخصیتی جالینوس تنها جنبه پزشکی او مورد توجه قرار گرفت. حتی در این حوزه نیز بر تجربه‌گرایی و توجه او به مشاهدات و ضرورت تشریح برای پی بردن به ساختمان و کار بدن کمتر تأکید می‌شد. ثانیاً اقوال او در پزشکی به صورت اصول جزمی تلقی گردید و چون و چرا در آنها متوقف شد. ثالثاً کتابهای او به صورت کتابهای درسی درآمد و آموزش پزشکی به تفسیر آثار جالینوس تبدیل شد.

اما آثار جالینوس آن قدر پرشمار و حجم آنها به قدری زیاد بود که برای استفاده آموزشی باید انتخابی از میان آنها صورت می‌گرفت و این انتخاب باید با تلخیص همراه می‌شد. این کاری بود که گروهی از پزشکان اسکندرانی کردند و گزیده ملخصی از آثار جالینوس فراهم آوردند که در متون اسلامی به جوامع الاسکندرانیین معروف است.

آگاهی ما درباره نحوه تدوین این مجموعه تنها از طریق آثار دوران اسلامی است، هرچند ابهامهای زیادی درباره گردآورندگان و تاریخ تدوین آن وجود دارد. در منابع یونانی نامی از این مجموعه به میان نیامده است، اما از منابع اسلامی اطلاعاتی در این باره به دست می‌آید. ابن جلجل تدوین این مجموعه را «؛پس از ظهور و چیرگی مذهب مسیح»، و تدوین‌کنندگان آن را قومی از فیلسوفان اسکندریه، و هدف ایشان را تسهیل آموزش و از بر کردن این آثار می‌داند (ص 51). وی بزرگ این قوم را انقیلاوس اسکندرانی می‌داند که از سخن جالینوس کتابی در 13 مقاله فراهم آورد (همانجا). هویت این شخص معلوم نیست؛ مایرهُف گفته است که این نام انکسیلاوس «؛ساحر» را تداعی می‌کند که در روزگار آوگوستوس می‌زیست (ص 47، حاشیه 3). اما چنین کسی نمی‌تواند جزو مؤلفان جوامع باشد، زیرا تاریخ زندگی آوگوستوس از 63 ق م تا 14 م یعنی مدتها پیش از زمان جالینوس است. جوامع الاسکندرانیین شامل 16 رساله است که همه آنها در قرن 3 ق/9 م مستقیماً، یا به‌وساطت زبان سریانی به عربی ترجمه شده است. در فهرستی که در اینجا آورده‌ایم، اطلاعات مربوط به هر کتاب با استفاده از رساله حنین و فهرست ابن ندیم و مفتاح الطب ابن هندو (ص 61-63) درج شده، و نام آن در متن جوامع الاسکندرانیین (نک: مآخذ) نیز قید شده است.

1. فی الفرق 1 (حنین، 5). جالینوس این کتاب را برای مبتدیان نوشته است. نام آن در جوامع به صورت فرق الطب آمده است.

2. الصناعة الصغيرة¹، یا الصناعة الصغيرة الطبية (جوامع)، یا کتاب الصناعة (ابن ندیم، 348). این کتاب، چنان‌که جالینوس در آغاز آن می‌نویسد، خلاصه مطالبی است که در نوشته‌های دیگرش آورده است و بنا بر این، به منزله مدخلی است بر دانش پزشکی. اسکندرانیان این نام را به آن دادند تا از کتاب حيلة البرء که به الصناعة الكبيرة معروف است — و جزو همین کتابهای 16 گانه است — متمایز شود.

3. النبض الى طوثرين²، یا فی النبض الى طوثرين و الى سائر المتعلمين (حنين، 6)، یا کتاب الى طوثرين فی النبض (ابن ندیم، همانجا)، یا النبض للمتعليمين و هو كتابه الى طوثراس (جوامع). برای متمایز کردن آن از النبض الكبير آن را النبض الصغير می‌نامیدند.

4. کتاب جالینوس الى اغلوقن³، یا الى اغلوقن (حنين، 7)، یا کتاب الى اغلوقن فی التأتی لشفاء الامراض (ابن ندیم، همانجا)، یا کتاب جالینوس الى غلوقن فی الطبيعة (جوامع)؛ در دو مقاله: مقاله اول درباره تبها و مقاله دوم درباره آماسهای غیر طبیعی.

5. کتاب الاسطقسات على رأى بقراط⁴، یا کتاب الاسطقسات (ابن ندیم، همانجا)، یا کتاب جالینوس فی العناصر (جوامع)؛ درباره ترکیب همه اجسام عالم کون و فساد — و از جمله تن آدمی — از عنصرهای چهارگانه.

6. کتاب المزاج⁵، در 3 مقاله (حنين، 11).

7. کتاب القوى الطبيعية⁶، در 3 مقاله (حنين، 12).

8. کتاب التشریح، یا کتاب المقالات الخمس فی التشریح (ابن ندیم، همانجا)، یا التشریح للمتعليمين (جوامع)، یا التشریح الصغير للمتعليمين (ابن هندو، 62). جالینوس کتابی با این نام نداشته است، بلکه اسکندرانیان از گردهم آوردن 4 رساله او این کتاب را پدید آوردند: 1. «در تشریح استخوانها«؛ 2. «در تشریح ماهیچه‌ها«؛ 3. «در تشریح اعصاب«؛ 4. «در تشریح سیاهرگها و سرخرگها« (حنين، 8-10).

9. کتاب العلل والاعراض. جالینوس کتابی با این مشخصات نداشته است. اسکندرانیان از گرد هم آوردن چند رساله جالینوس این کتاب را در 6 مقاله درست کردند: 1. «در اصناف امراض«؛ 2. «در اسباب امراض«؛ 3. «در اصناف اعراض«؛ 4-6. «در اسباب اعراض« (همو، 13).

10. النبض الكبير (ابن ندیم، همانجا)، یا فی النبض (حنين، 15-17). اصل کتاب در 4 جزء و 16 مقاله (هر جزء 4 مقاله) بوده است که جالینوس خلاصه 4 مقاله هر جزء را در مقاله اولآن جزء آورده است. اسکندرانیان این 4 مقاله اول را به صورت يك کتاب در 4 مقاله درآوردند و آن را النبض الكبير نامیدند؛ به این صورت: 1. «فی اصناف النبض«؛ 2. «فی الاستدلال على النبض«؛ 3. «فی اسباب النبض«؛ 4. «فی الانذار الكائنه من النبض«. حنین این کار اسکندرانیان را نادرست و نتیجه بدفهمی دانسته است.

11. المواضع الآلمة⁷، یا کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنة (ابن ندیم، همانجا)، در 6 مقاله.

12. البحران⁸، در 3 مقاله (حنين، 18).

13. ایام البحران⁹، در 3 مقاله (همانجا).

14. الحمیات¹⁰، یا اصناف الحمیات (همو، 17؛ جوامع)، در 2 مقاله.

15. حيلة البرء¹¹، یا الصناعة الكبيرة، در 14 مقاله (همو، 19-21).

16. تدبير الصحة¹²، یا تدبير الاصحاء (ابن ندیم، 348). حنین این کتاب را جزو جوامع الاسکندرانیین نیاورده است.

در این آثار، که چون در کانون آموزش پزشکی قرار گرفت، تأثیر بزرگی بر تحول بعدی پزشکی گذاشت (نوتن، «سرنوشتها«، 362)، بیشتر به نتایجی که جالینوس به دست آورده بود، توجه می‌شد تا به روشی که برای رسیدن به این نتایج به کار بسته بود (همان، 363). به گفته حنین، عادت اسکندرانیان این بود که این 16 کتاب را در مجالس آموزش خود — که نزد ایشان به اسکول معروف بود — بخواند و در آموزش طب به همین کتابها اکتفا می‌کردند (ص 21). ابن هندو هم می‌گوید که اسکندرانیان معتقد بودند که این 16 کتاب برای آموزش دانش پزشکی به صورت مختصر — «لأعلى سبیل التوسع« — کافی است. وی از استاد

خود ابوالخیر خمار نقل می‌کند که اسکندرانیان در این جمع‌آوری تقصیر کرده‌اند، چون لازم بوده است که دربارهٔ اغذیه و ادویه و اهو به هم سخن بگویند، و در ترتیب هم راه درست نرفته‌اند، چون جالینوس خود از تشریح آغاز کرده، و سپس به قوا و افعال و آن‌گاه به اسطسقات پرداخته است (ص 63). اما خود او منظور ایشان را از تدوین این جوامع، بیشتر آموزشی می‌داند و می‌گوید که ایشان از 3 راه که در آموزش علوم می‌توان رفت — یعنی بر حسب تقدم در طبع و تقدم در شرف و تقدم بر حسب ترتیب آموزشی — راه سوم را برگزیده‌اند و مقصود ایشان این نبوده است که پزشکان تنها به خواندن این 16 کتاب اکتفا کنند، بلکه علت انتخاب این کتابها این بوده است که به تعلیم و تفسیر نیاز دارند و دانشجویانی‌تواند به تنهایی به معانی آنها پی ببرد. اما کتابهای دیگر جالینوس را با تسلط بر این کتابها که برای کتابهای دیگر به منزلهٔ پایه محسوب می‌شوند، می‌تواند بفهمد (ص 64).

با این حال، این جوامع به سرعت در دنیای اسکندرانی و بیزانسی رواج پیدا کرد. در حدود سال 550 م سرجیوس رأس عینی آن را به سریانی ترجمه کرد و در همان زمان در راونا که مرکز حکومت بیزانسی شمال ایتالیا بود، به لاتینی تدریس می‌شد (نوتن، همان، 362؛ نک: حنین، 5-20، که در مورد بیشتر این کتابها تصریح می‌کند که سرجس پیش از او آن را ترجمه کرده بوده است).

اقبال به این مجموعه باعث شد که به تدریج آثار دیگر جالینوس — و به ویژه آثار فلسفی‌تر او — از نظر دور ماند؛ مثلاً همهٔ 16 کتابی که به نقل ابن ابی اصیبعه (1/ 151)، یحیی نحوی، فیلسوف مسیحی قرن 6 م، در تفسیر آثار جالینوس نوشته، شروحی است بر کتابهایی که جوامع الاسکندرانیین را تشکیل می‌دهند. از این وحدت عناوین می‌توان استنباط کرد که یحیی نحوی خود جزو مؤلفان جوامع بوده است. این نظر را عبارتی که ابن ابی اصیبعه (1/ 103) از ابن بطلان نقل کرده است، تأیید می‌کند. به گفتهٔ ابن بطلان، اسکندرانیان 7 تن بودند: اصطفی (شاید استفان اسکندرانی باشد که در اوایل قرن 7 م می‌زیسته است)، جاسیوس، ثاودومیوس، اکیلاوس، انقیلاوس، فلازیوس و یحیی نحوی. شاید هم بتوان گفت که این شروح یحیی نحوی خود از جنس جوامع بوده‌اند و نه شرح واقعی. اگر این استنباط درست باشد، تاریخ تدوین جوامع الاسکندرانیین را باید قرن 6 م دانست. به هر حال، این گرایش گزینشی به آثار جالینوس در قرنهای بعدی نیز در بیزانس ادامه یافت و در واقع کسی که بعدها اروپاییان شناختند، جالینوس بیزانسی بود.

جالینوس در جهان اسلام: در جهان اسلام وضع تا اندازهٔ زیادی متفاوت بود. پیش‌تر در قرن 6 م برخی از آثار جالینوس مثل فی الاسطسقات علی رأی بقراط، فی المزاج، فی منافع الاعضاء، فی ترکیب الادویه 1 و فی الادویه التی یسهل وجودها و نیز کتابهای جوامع الاسکندرانیین — به ویژه به دست سرجیوس (سرجس) رأس عینی — به سریانی ترجمه شده بود (حنین، 11، 33، 44-45)، حنین می‌گوید که این ترجمه‌ها بد بوده است؛ دربارهٔ الاسطسقات علی رأی بقراط می‌نویسد که سرجس آن را نفهمیده و خراب کرده است و دربارهٔ فی الصناعة الطبية می‌نویسد که سرجس آن را پیش از چیره‌دست شدن در ترجمه، به سریانی برگردانده بوده است. همچنین حنین بر پاره‌ای از کارهای اسکندرانیان، در نحوهٔ گزینش و تلفیق آثار جالینوس انتقاد می‌کند.

در قرن 3 ق/ 9 م و در جریان نهضت ترجمه، بسیاری از آثار موجود جالینوس از یونانی به سریانی، و از سریانی به عربی ترجمه شد. مهم‌ترین منبع ما در این باره رسالهٔ حنین بن اسحاق الی علی بن عیسی است. حنین در این رساله از 129 اثر جالینوس نام می‌برد که البته برخی از آنها را به دست نیاورده، و برخی دیگر هم به عربی ترجمه نشده است. اما در حدود نیمی از این آثار، با استثنائاتی، به دست حنین بن اسحاق و خانواده و شاگردان او ترجمه شده است. بر خلاف مترجمان پیشین، مانند سرجس رأس عینی که تحت تأثیر فضای علمی بیزانس، تنها برخی از آثار جالینوس و عمدتاً کتابهای جوامع را ترجمه می‌کردند، هدف مترجمان هم‌زمان حنین، و خود او، ترجمهٔ همهٔ آثار موجود جالینوس بود. حنین ابتدا به ذکر فینکس و فی مراتب قرائة کتبه و آثاری که در جوامع الاسکندرانیین آمده است، می‌پردازد، اما دیگر آثار جالینوس را به ترتیبی که خود او در فی مراتب قرائة کتبه آورده است، معرفی می‌کند و دربارهٔ موضوع هر اثر، از کیفیت ترجمهٔ آن، نام مترجم یونانی به سریانی و از یونانی و سریانی به عربی، و شخصی که ترجمه به سفارش او انجام گرفته است، سخن می‌گوید (در بارهٔ برخی از سفارش‌دهندگان این ترجمه‌ها، نک: ه، د، بنی موسی؛ نیز نک: محقق، مقدمه بر...، 24-26).

از رسالهٔ حنین معلوم می‌شود که برخی از آثار جالینوس در زمان او موجود نبوده، و از برخی دیگر نیز متن کاملی در دست نبوده است. ثابت بن قره (ه م) مترجم و پزشک معاصر حنین نیز برخی از جوامع آثار جالینوس را به عربی درآورد و کتاب الذخیره فی علم الطب او — که در عرضهٔ مطالب از نظم خاصی پیروی نمی‌کند — عمدتاً بر منقولاتی از جالینوس استوار است. غالب این ترجمه‌ها به صورت کامل یا ناقص باقی مانده است و از راه آنها ست که برخی از آثار مهم جالینوس را می‌شناسیم (نوتن، «سرنوشتها، 356). در مجموع می‌توان گفت که دانشمندان دوران اسلامی تصویر متعادل‌تری از جالینوس در اختیار داشتند: جالینوسی که ایشان می‌شناختند، نسبت به جالینوس بیزانسی فیلسوف‌تر و تجربه‌گراتر بود.

نقد و اصلاح آراء جالینوس در جهان اسلام تقریباً هم‌زمان با ترجمهٔ آثار او آغاز شد. رازی در الشکوک (ص 132-133) می‌گوید که برخی از فلسفه‌ورزان (متفلسفان) جهان اسلام به نقض آراء جالینوس پرداخته‌اند و از کتابی در نقد جالینوس از شخصی به نام حکیم بن حنین یاد می‌کند که مشتمل بر آراء «ابوجعفر محمد بن موسی فیلسوف عرب» بوده است. نام و کنیهٔ این شخص با محمد

بن موسی بن شاکر یکی است، و چون ابن ندیم آثاری در فلسفه به شخص اخیر نسبت داده است، بعید نیست که این دو یک نفر باشند. در این صورت، باید گفت که یکی از نخستین منتقدان جالینوس در جهان اسلام یکی از حامیان بزرگ حنین در ترجمه آثار او بوده است (نک: ه د، بنی موسی). کندی که معاصر بنی موسی بود، در فی القوى الادویة المفردة و المركبة، نظریه‌ای را که جالینوس دربارهٔ 171#& «قوت» داروهای ساده عرضه کرده است، در مورد داروهای مرکب نیز به کار برد و کوشید تا قوت داروهای مرکب را از روی قوای اجزاء سازندهٔ آنها 171#& محاسبه کند (نک: ادمسن، 166-161).

در رسائل منسوب به جابر بن حیان، که تاریخ تدوین آنها قرنهای 2-4 ق/8-10 م است، در چند جا مطالبی از آثار جالینوس نقل شده، و این منقولات گاهی توأم با انتقاد است. این آثار عبارت‌اند از النبض الصغیر (171#& نبض برای تیرون 1)، النبض الکبیر 2، فی ترکیب الادویة (کتاب المیامر)، فی القوى الادویة المفردة 3 (کراوس، 11/226)، فی الاسطقسات علی رأی بقراط 4، تحت عنوان کتاب العناصر (همو، 326-327؛ قس: جابر، 315، رساله 56)، فی منافع الاعضاء 5 (کراوس، 11/327؛ قس: جابر، 120، رساله 17)، کتاب البرهان (جابر استدلال جالینوس را در این کتاب بر زنده بودن فلک نقل، و براهین او را نقد کرده است)، فیما یعتقده رأیا (کراوس، 11/329). پیش از این، از نقد جابر بر نظریات جالینوس دربارهٔ محرک اول و اینکه قوای نفس تابع مزاج بدن است، یاد کردیم.

آثار رازی نمونه‌ای است از اقبال به جالینوس و در عین حال نقد او. رازی جالینوس را سرمشق خود در کار پزشکی می‌داند و این امر از آثاری که به سبک او و گاه با همان عناوین نوشته است، پیدا ست (برای برخی از این آثار، نک: محقق، فیلسوف...، 297). آثار جالینوس مهم‌ترین منبع کتاب حاوی است. تقریباً در همهٔ موارد، رازی نخست نظر جالینوس را نقل می‌کند و آن‌گاه به نقل نظر پزشکان دیگر می‌پردازد. فهرستی که در اینجا آورده‌ایم و شمار ارجاعات به آثار جالینوس را در حاوی نشان می‌دهد، هرچند تقریبی است، اما نمایندهٔ جایگاهی است که جالینوس در نظر رازی داشته است. فراموش نباید کرد که در این فهرست گاهی یک اثر با بیش از یک نام ذکر شده است، برخی از این آثار هنوز درست شناخته نیستند و درمورد صورت درست نام برخی از آنها تردید هست.

فهرست ارجاعات به آثار جالینوس و جوامع الاسکندرانیین در حاوی: 1. جوامع الاعضاء الآلمة: 17 بار؛ 2. جوامع العلل و الاعراض: 18 بار؛ 3. جوامع النبض الصغیر: یک بار؛ 4. جوامع الحمیات: 11 بار؛ 5. جوامع اغلوqn: 2 بار؛ 6. جوامع تدبیر الاصحاء: 2 بار؛ 7. جوامع من علل الاعضاء الباطنة (احتمالاً همان شم 1 است): یک بار؛ 8. جوامع القوى الطبيعية: یک بار؛ 9. جوامع الاهویة و البلدان: یک بار؛ 10. جوامع حفظ الصحة: 2 بار؛ 11. جوامع البحران: 14 بار؛ 12. جوامع النبض: یک بار؛ 13. جوامع حيلة البرء: یک بار؛ 14. جوامع ایام البحران: 2 بار؛ 15. جوامع تدبیر الصحة: یک بار؛ 16. الاعضاء الآلمة (حنین، 16): 126 بار؛ 17. العلل و الاعراض (همو، 13): 72 بار؛ 18. منافع الاعضاء (همو، 32): یک بار؛ 19. تقدمة المعرفة (تفسیر تقدمة المعرفة لبقراط، همو، 49): یک بار؛ 20. المیامر: 82 بار؛ 21. الامراض الحادة (تفسیر تدبیر امراض الحادة لبقراط، همو، 50): 40 بار؛ 22. فصول (تفسیر کتاب الفصول لبقراط، همو، 48): 51 بار؛ 23. الادویة المفردة (همو، 34): 50 بار و نیز ارجاعات بسیار در جلد های 20-21 که دربارهٔ داروشناسی است؛ 24. ابیذمیا (تفسیر کتاب ابیذمیا لبقراط، همو، 51): 77 بار؛ 25. العلامات: 55 بار؛ 26. حفظ الصحة (فی الحيلة لحفظ الصحة، همو، 47): 19 بار؛ 27. آلة الشم (همو، 32): 2 بار؛ 28. البحران (همو، 18): 30 بار؛ 29. قوى النفس (فی ان قوى النفس تابعة لمزاج البدن، همو، 61): 2 بار؛ 30. الاخلاط: 44 بار؛ 31. التریاق الی القيصر: 30 بار؛ 32. الفصد: 14 بار؛ 33. الاهویة و البلدان: 15 بار؛ 34. [فی] حيلة البرء (همو، 19): 98 بار؛ 35. اختصار حيلة البرء (همو، 41): 6 بار؛ 36. قاطیطریون (تفسیر کتاب قاطیطریون لبقراط، همو، 52): 9 بار؛ 37. النبض الکبیر: 5 بار؛ 38. النبض: 18 بار؛ 39. مرة السوداء (همو، 39): 6 بار؛ 40. اصناف الحمیات: 32 بار؛ 41. سیاسة الصحة: 10 بار؛ 42. کتاب العین: 2 بار؛ 43. التشریح (احتمالاً همان شم 44 است): 4 بار؛ 44. التشریح الکبیر (فی علاج التشریح، همو 21-22): 5 بار؛ 45. تشریح الحیوان المیت (همو، 23): یک بار؛ 46. علامات الموت السریع: 32 بار؛ 47. مداواة الاسقام: 6 بار؛ 48. التدبیر الملطف (همو، 43): 5 بار؛ 49. النبض الصغیر: یک بار؛ 50. الاغذیة (فی قوى الاغذیة، همانجا): 40 بار؛ 51. الادویة المسهلة (فی قوى الادویة المسهلة، همو، 30): 3 بار؛ 52. السموم: 21 بار؛ 53. تدبیر الاصحاء (الحيلة لحفظ الصحة، همو، 47): 20 بار؛ 54. تفسیر طبیعة الانسان (همو، 54): یک بار؛ 55. المزاج: 2 بار؛ 56. الغذاء: 9 بار؛ 57. تشریح الاموات (همان شم 45 است): 3 بار؛ 58. الکیموسین (همان شم 82 است): 27 بار؛ 59. الصناعة الصغیرة (الصناعة الطبیة، همو، 5-6): 10 بار؛ 60. الدلائل: 2 بار؛ 61. ازمان الامراض (فیاوقات الامراض، همو، 36): 8 بار؛ 62. القوى الطبيعية (همو، 12): 2 بار؛ 63. الصناعة الکبیرة (همان فی حيلة البرء، شم 34 است): 2 بار؛ 64. الصناعة الطویلة (همان فی حيلة البرء، شم 34 است): یک بار؛ 65. طبیعة الانسان (تفسیر کتاب طبیعة الانسان لبقراط، همو، 54): 8 بار؛ 66. قروح الامعاء (احیاناً بخشی از تفسیر کتاب القروح لبقراط است، همو، 50): 2 بار؛ 67. الحقن: 6 بار؛ 68. مفردات (شاید همان الادویة المفردة، شم 26 باشد): 4 بار؛ 69. نوادر تقدمة المعرفة (همو، 41): یک بار؛ 70. التدبیر المسمن: یک بار؛ 71. فی البول: یک بار؛ 72. حركة العضل: یک بار؛ 73. علل المفاصل: یک بار؛ 74. محنة الطیب (محنة افضل الاطباء، همو، 57): 5 بار؛ 75. قاطاجانس: 15 بار؛ 76. تدبیر الامراض الحادة (فی تدبیر امراض الحادة علی رأی بقراط، همو، 44): 2 بار؛ 77. کتاب الخلط: یک بار؛ 78. کتاب الدلائل: 8 بار؛ 79. سوء المزاج (فی سوء المزاج المختلف، همو، 34): 2 بار؛ 80. الذبول (همو، 42): 3 بار؛ 81. ایام البحران (همو، 18): 4 بار؛ 82. الکیموس (همو، 44): 9 بار؛ 83. الادویة المقابلة للادواء (همو، 46): 2 بار؛ 84. الافیون: یک بار؛ 85. تفسیر طبائع العقاقیر: یک بار؛ 86. المسائل الطبیعیة: یک بار؛ 87. تدبیر الصحة: یک بار؛ 88. سیاسة الطب: یک بار؛ 89. الجوامع

المفصلة (؟): یک بار؛ 90. کرناهاب (؟): یک بار؛ 91. کتاب الامتلاء (؟): یک بار؛ 92. اصناف الامراض (؟): یک بار؛ 93. الخراجات (؟): یک بار؛ 94. طیماسوس (؟): یک بار.

فهرست آثاری که رازی در حاوی از آنها استفاده کرده است، بسیاری از آثاری را که در رساله حنین آمده، و نیز برخی از آثار را که نامشان در آن رساله نیامده، یا در زمان حنین هنوز به عربی ترجمه نشده بوده است، شامل می‌شود. رازی خود رساله‌ای درباره‌ی آثار جالینوس که حنین از آنها یاد نکرده است، نوشته بوده، که اکنون از میان رفته است (بیرونی، فهرست، 17: فیما استدرکه من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین فی رسالته). استثناء مهم در این میان برخی آثار مهم فلسفی و منطقی و روان‌شناختی و اخلاقی جالینوس مانند ما یعتقده رأیا یا البرهان یا الاخلاق است که چون موضوع آنها پزشکی نیست، طبعاً رازی از آنها چیزی نقل نکرده است. اما برخی دیگر از آثار به ظاهر فلسفی او، مانند طیماسوس — که به احتمال زیاد منظور همان فیما ذکره افلاطن فی کتابه المعرف بطیماسوس من علم الطب (حنین، 61) است — چون شامل مطالب پزشکی بوده، مورد استفاده‌ی رازی قرار گرفته است. همچنین، با اینکه رازی گاهی به اختصارات و جوامع آثار جالینوس ارجاع می‌دهد — و البته همه‌ی کتابهای جوامع الاسکندرانیین جزو منابع او نیست، و نیز از جوامع الاهویه والبلدان و جوامع الاعضاء الآله هم استفاده کرده است که جزو جوامع الاسکندرانیین نیست — اما بیشتر از متن کامل آثار جالینوس استفاده کرده است. فی المثل ارجاعات او به حيلة البرء 98 مورد، و ارجاع او به جوامع حيلة البرء تنها يك مورد است.

کتاب دیگر رازی که هم از لحاظ آگاهی از عقاید رازی و هم از نظر شناخت خود جالینوس، و به‌ویژه مواضع گوناگون فلسفی او، بسیار در خور توجه است، کتاب الشکوک علی جالینوس است که نام کاملش کتاب الشکوک علی کلام فاضل الاطباء جالینوس فی الکتب التي نسبت الیه است. رازی در این کتاب، برخلاف حاوی، به هر دو وجه شخصیت جالینوس — جالینوس پزشک و جالینوس فیلسوف — توجه داشته است و در واقع میان عقایدی که او در کتابهای فلسفی و پزشکی خود اظهار کرده، نوعی پیوستگی دیده است. در این اثر از 36 کتاب جالینوس مطالبی نقل شده که اصل یونانی و ترجمه‌ی عربی برخی از آنها از میان رفته است و تنها چیزی که از آنها در دست داریم منقولات رازی است. قصد رازی در این کتاب بیشتر بیان تعارضهایی است که میان عقاید جالینوس در آثار مختلف او دیده می‌شود، هرچند رازی از نقد نادرستیهایی که در آثار جالینوس می‌دیده، هم خودداری نکرده است.

بخش مهمی از انتقادهای رازی در الشکوک متوجه عقاید فلسفی جالینوس است و بخش کوچک‌تری از آن متوجه نظریات پزشکی او. رازی با همه‌ی مقامی که برای جالینوس در همه‌ی شاخه‌های فلسفه قائل است (ص39)، تناقضهایی را که در آراء فلسفی او می‌بیند، برنمی‌تابد و می‌گوید که خود جالینوس هم اگر زنده می‌بود، به نقدهای او با نظر مساعد می‌نگریست (که البته با در نظر گرفتن خوی جدلی جالینوس چنین چیزی بسیار بعید است). رازی کتاب البرهان جالینوس را بعد از کتب آسمانی از هر کتاب دیگری گرمی‌تر می‌دارد و سودمندتر می‌داند، اما موضوع بسیاری از نقدهای او همین کتاب است. وی می‌نویسد: جالینوس در مقاله‌ی چهارم البرهان می‌گوید که عالم فسادناپذیر است (ص44) و هرچه فساد ناپذیر باشد، مکون هم نیست (ص45) و نیز می‌گوید که این اعتقاد که «جسم اول» غیر مکون است و پذیرای فساد نیست قولی اولی و بدیهی است (ص66)، در حالی که در فیما یعتقده رأیا و الصناعة الصغیرة می‌گوید که از راه برهان نمی‌توان دانست که عالم قدیم است یا محدث (ص45). دو ایراد دیگر رازی نیز با همین مسئله ارتباط دارد (ص49-52). ایراد دیگر رازی این است که جالینوس موضوع کون و فساد را جسمی دانسته است که هیچ کیفیتی ندارد. به نظر رازی این قول تناقض‌آمیز است، زیرا هر جسمی ناگزیر شکلی دارد و شکل کیفیت است (ص52-53). درباره‌ی خلأ و زمان و مکان نیز رازی بر جالینوس ایراد می‌گیرد. جالینوس خلأ را نامحسوس دانسته است، اما درباره‌ی وجود یا عدم آن چیزی نگفته است. با این حال، گفته است که زمان جوهر است، زیرا آن را پذیرای کم می‌داند (که عرض است). اما پیدا ست که منظور او از خلأ همان مکان است. و چون هرچه درباره‌ی زمان به ذهن بیاید درباره‌ی مکان نیز به ذهن می‌آید، بنا براین، جالینوس باید مکان را هم جوهر می‌دانست (ص53).

بخش مهمی از ایرادهای رازی به نظریه‌ی جالینوس درباره‌ی إِبصار مربوط می‌شود. جالینوس در البرهان این اعتقاد را که رؤیت نتیجه‌ی رسیدن «تماثیلی» از اشیاء مرئی به چشم است، اعتقادی نادرست می‌داند که نادرستی آن بر همه آشکار است (ص56) و بر درستی نظر ریاضی‌دانان شواهدی ارائه می‌کند. به اعتقاد این گروه، رؤیت در اثر خروج «جوهری نورانی» از چشم و رسیدن آن به اشیاء است (ص59؛ نک: ه د، بطلمیوس، تکملة 2). رازی نظر جالینوس را به تفصیل رد می‌کند (ص55-84) و آن را نتیجه‌ی انس او با آراء ریاضی‌دانان از دوران کودکی می‌داند. به گفته‌ی رازی، این نظر با آنچه خود جالینوس در منافع الاعضاء و حيلة البرء و العلل و الاعراض گفته است، تناقض دارد (ص65؛ نیز نک: پینس، «رازی...1»، سراسر مقاله). در ضمن همین بحث درباره‌ی ابصار، رازی بر تشبثی که در نظر جالینوس درباره‌ی نفس و نسبت آن با بدن دیده می‌شود، خرده می‌گیرد. به گفته‌ی رازی، جالینوس در فی منافع الاعضاء، بدن را آلتی برای نفس می‌شمارد و به همین دلیل، اختلاف ساختمان بدن جانوران را ناشی از اختلاف خصوصیات نفسانی آنها می‌داند (ص66). از این نظر چنین بر می‌آید که جالینوس نفس را جوهری قائم بذات می‌دانسته، و به وجود نفس پیش از آفرینش بدن معتقد بوده است. در حالی که در فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن، و آثار دیگر خود، نفس را وابسته به بخار خون و روحی که در میانه‌ی مغز یا در خود مغز است، دانسته و در دیگر آثار خود نیز هیچ گاه نگفته که نفس چیزی جز جسم است. همچنین فیما یعتقده رأیا نوشته است که نمی‌داند نفس جوهر است یا عرض. به نظر رازی، عجیب است که جالینوس این تناقضها را در اقوال خود ندیده است (ص68).

در جهان اسلام چند تن به ایرادهای رازی بر جالینوس پاسخ داده‌اند، از جمله ابن رضوان مصری (د پس از 459/ق 1067م؛ نک: ه م) ، و ابن ابی صادق نیشابوری (د 470/ق 1077م؛ نک: ه م) و ابوالعلاء ابن زهر (د 525/ق 1131م؛ نک: ه د، 630/3) پزشک اندلسی.

تحول مهمی که پس از رازی، در قرنهای 4-5 ق/10-11م و عمدتاً در شرق عالم اسلام رخ داد، نوشته شدن آثار جامع در پزشکی، مانند کامل الصناعة الطبیة علی بن عباس مجوسی اهوازی و فردوس الحکمة علی ابن ربن طبری و ذخیره خوارزمشاهی اسماعیل جرجانی و به‌ویژه قانون ابن سینا بود که هرچند بر اساس آثار جالینوس تدوین شده بودند و از همان نظریه طبّی پیروی می‌کردند، شامل همه شاخه‌های پزشکی بودند. ضرورت تألیف این گونه آثار را ابن ربن (ص 1-2) و اهوازی (2/1) هر یک در آغاز کتاب خود ذکر کرده‌اند. به این دلیل بود که این آثار کم‌کم جای آثار جالینوس را گرفتند. هرچند نوشتن شرح بر برخی از آثار جالینوس در قرن 5 ق/11م در شرق جهان اسلام ادامه داشت (الگود، 314)، اما در غرب سرزمینهای اسلامی — با اینکه کسانی چون ابن زهر به تدوین کتابهای نسبتاً جامع در پزشکی دست زدند — سنت تلخیص کتابهای جالینوس و نیز تألیف کتابهایی بر پایه آنها زنده‌تر ماند و آثاری که به این شیوه نوشته می‌شد، بیشتر دوام و تأثیر داشت.

تقریباً در یک زمان، دو فیلسوف و طبیب اندلسی، یکی مسلمان و دیگری یهودی، خلاصه‌هایی از آثار جالینوس فراهم آوردند: ابن رشد و ابن میمون.

ابن رشد (520-595 ق/1126-1199م)، با اینکه خود کتابی در پزشکی به نام الکلیات نوشته است، خلاصه‌هایی از 8 رساله جالینوس فراهم آورد تا به گفته خود او جای کتابهای جالینوس را بگیرد («تلخیص»، 32). این 8 رساله عبارت‌اند از الاسطقسات علی رأی ابقراط، المزاج، القوى الطبیعیة، فی حمیات العفن، العلل و الاعراض، فی اصناف المزاج، فی حفظ الصحة و فی حيلة البرء. گفتنی است که 7 رساله از این 8 رساله به همان مجموعه‌ای تعلق دارند که اسکندرانیان هم جوامعی از آنها فراهم آورده‌اند؛ اما تلخیصهای ابن رشد از جوامع الاسکندرانیین بسیار مختصرتر و نیز آمیخته با نظرات توضیحی و گاه انتقادی خود او ست. ابن رشد گاهی از ارسطو در برابر جالینوس دفاع می‌کند (همانجا)؛ گاه به شیوه رازی تناقض میان گفته‌های او را در آثار مختلفش نشان می‌دهد (همان، 35)؛ و گاهی نیز نظر جالینوس را رد یا تکمیل می‌کند (همان، 54-57)، که در آن ابن رشد ایرادهای جالینوس را بر آثائوس وارد نمی‌داند). این 8 رساله، به همراه رساله‌ای از ابن رشد با عنوان فی التریاق، در رسائل ابن رشد الطبیة منتشر شده‌اند (نک: مآخذ، همان). الکلیات ابن رشد نیز از نقد آراء جالینوس خالی نیست، به‌ویژه در مسئله 3 دستگاه مستقل بدن که آشکارا با نظر ارسطو تضاد دارد. ابن رشد می‌گوید که جالینوس چون دیده است که جگر رئیس همه آلات تغذیه است، گمان برده است که جگر بر قوه غاذیه ریاست علی‌الاطلاق دارد. ابن رشد سعی می‌کند نشان دهد که جگر خودتابع قلب است، و نسبت میان قلب و جگر مثل نسبت میان جگر و سایر اندامهای غاذیه است. زیرا از قلب شریانهای بسیاری به جگر می‌رود و این شریانها به جگر گرما می‌رسانند. بنا براین، قوه غاذیه رئیس هم در قلب است، نه در جگر (الکلیات، 63-66). همچنین ابن رشد تلویحاً نظر جالینوس را در کتاب المزاج رد می‌کند و آن را جدلی می‌داند و می‌گوید که مطالب این کتاب نتیجه برهانی مطالب کتاب الاسطقسات علی رأی ابقراط نیست (همان، 44). ابن رشد رساله جداگانه‌ای در این موضوع داشته که در تفسیر مابعد الطبیعه (1361/3) به آن اشاره کرده است.

مهم‌ترین و مفصل‌ترین کتاب پزشکی ابن میمون (530-601 ق/ 1136-1205م)، الفصول فی الطب (یا به‌اختصار فصول یا فصول موسی)، که در 25 مقاله تدوین شده، شامل تقریباً 1'500 عبارت کوتاه است که بیشتر آنها از آثار جالینوس نقل شده‌اند. این کتاب تقریباً همه شاخه‌های پزشکی را دربر می‌گیرد. موضوع 3 مقاله اول کالبدشناسی و فیزیولوژی و آسیب‌شناسی (بدن انسان، افعال و قوای آن) است. مقالات 4 - 6 به بررسی نشانه‌ها و تشخیص از روی آنها (ادرا، نبض و نشانه‌های دیگر) می‌پردازند. مقالات 7 - 14 از سبب‌شناسی و درمان سخن می‌گویند (سبب‌شناسی بیماریهای ناشناس یا بیماریهایی که درباره آنها نظرها مختلف است)؛ درمان بیماریها به طور کلی؛ درمان بیماریهای خاص؛ تبها؛ اوقات مرض و بحران؛ «استفراغ» از راه خون‌گیری؛ استفراغ از راه مسهل و اماله؛ استفراغ از راه بالا آوردن. موضوع مقاله 15 جراحی، مقاله 16 امراض زنان، مقاله 17 بهداشت، مقالات 18 - 20 پرهیز(خوراکها و آبها)، و مقالات 21 - 22 ادویه مفرده است. مقاله 23 توضیح نامها و مفاهیم ناروشن آثار جالینوس است. مقاله 24 گلچینی است از موارد نادر و جالب بیماری که در آثار جالینوس آمده است، و مقاله 25 نقدی است بر جالینوس (ص 4-6؛ نیز نک: بُس، 20-21).

در مقاله 25 فصول، ابن میمون می‌گوید که نمی‌خواهد در نقد جالینوس از رازی پیروی کند، زیرا بسیاری از ایرادهای رازی بر جالینوس ربطی به پزشکی ندارد و ایرادهایی هم که به پزشکی مربوط می‌شود، پایه استواری ندارد. وی سپس به پاسخهای ابن زهر و ابن رضوان به رازی اشاره می‌کند (نک: مایرهُف، 181). با این حال، بیشتر ایرادهای ابن میمون بر جالینوس از نوع ایرادهای رازی است، به این معنی که موضوع آنها تناقضهایی است که در نظریات جالینوس در آثار مختلف پزشکی‌اش راجع به یک موضوع دیده می‌شود.

برخی از آثار جالینوس که ابن میمون در تدوین این کتاب از آنها استفاده کرده است، یا به‌کلی از بین رفته‌اند و یا تنها ترجمه عربی آنها موجود است و به این دلیل فصول ابن میمون از لحاظ شناخت آثار جالینوس بسیار مهم است. ابن میمون همچنین کتابی به نام

مختصرات لکتاب جالینوس داشته است که تنها بخشی از آن باقی مانده است (همان، 20). با این همه، ابن میمون در رساله جداگانه‌ای، بر جالینوس ایراد می‌گیرد که چرا به مسائل فلسفی پرداخته و دخالت او را در فلسفه از نوع کسانی دانسته که چون در زمینه‌ای تبخّر دارند در همه زمینه‌های دیگر هم اظهار نظر می‌کنند (ابن میمون، «فی رد...»، 507-508).

کسانی دیگر نیز از آراء جالینوس انتقاد کرده‌اند. عبداللطیف بغدادی، پزشک و فیلسوف ارسطویی، بر او خرده گرفته که چرا آرواره زیرین را از چند قطعه مرکب دانسته است. وی گفته که بهتر است پزشکان به جای خواندن آثار جالینوس به مطالعه دقیق بدن انسان بپردازند (الکود، 332). کشف گردش صغیر خون توسط ابن نفیس (ه م) هم، گذشته از ارزش آن در مقام یک کشف علمی، نخستین ضربه بر پیکر فیزیولوژی جالینوسی بود. با این حال، مبانی پزشکی جالینوسی کمتر در جهان اسلام مورد تردید قرار می‌گرفت.

جالینوس در ادب فارسی: شهرت جالینوس در دنیای اسکندرانی و بیزانسی و اسلام تنها محدود به جمع پزشکان و فیلسوفان نبود. برخی از گفته‌های اخلاقی او به نوشته‌های حکیمان اخلاقی مسلمان و یهودی راه یافت (نوتن، «سرنوشتها»، 357) و برخی از آراء فلسفی او نیز، در کنار آراء ارسطویی و گاه در رقابت با آنها، در متون ادبی و تاریخی نقل شد. بازتابی از نظریه 3 بخشی او درباره نفس را می‌توان مثلاً در تاریخ ابوالفضل بیهقی دید که از 3 قوت در تن آدمی سخن می‌گوید: «یکی خرد و سخن، و جایش سر به مشارکت دل؛ و دیگر خشم، جایگاهش دل؛ و سه‌دیگر آرزو و جایگاهش جگر» (ص 101-102). در این نظریه مشارکت دل در «خرد و سخن» عنصری است ارسطویی که به نظریه جالینوسی افزوده شده است. تمثیلی هم که بیهقی درباره نسبت میان این 3 قوه می‌آورد، بنیان جالینوسی دارد و مستقیم یا غیر مستقیم از الاخلاق او گرفته شده است. نظامی عروضی سته عشر جالینوس (همان جوامع الاسکندرانیین) را یکی از کتابهای بسائط می‌داند که پزشکان باید بخوانند (ص 70) و صاحب قابوس‌نامه در مورد برخی از اصول پزشکی خواندن سته‌عشر و در مورد برخی دیگر کتابهای دیگر جالینوس مانند اسطقسات (الاسطقسات علی رأی ابقراط) و کتاب المزاج، «تشریح بزرگ» و کتاب النبض را توصیه می‌کند (عنصرالمعالی، 129).

نام جالینوس در آثار ادبی پارسی غالباً به صورت نماد پزشکی و درمانگری آمده است (مثلاً نک: مولوی، دیوان...، 1/ 194، 2/ 37، 4/ 206، 5/ 246 جم، مثنوی...، 34؛ مسعود سعد، 569؛ خواجه، 448) و گاه نام او با نام افلاطون همراه است که شهرت خود را به پزشکی بیشتر مدیون تصویری است که جالینوس در برخی از آثار خود از او ساخته است (مثلاً نک: مولوی، همان، 6). مولوی در مثنوی گاهی برخی از آراء معروف پزشکی جالینوس را هم نقل کرده است و داستان جالینوس و ابلهی که دست در گریبان دانشمندی زده بود (سعدی، 83) در مثنوی به صورت دیگری نقل شده است. در این داستان دیوانه‌ای در خود جالینوس خیره می‌نگرد و جالینوس در عقل خود تردید می‌کند (ص 226). با این همه، جالینوس نیز، مانند غالب فیلسوفان و دانشمندان باستان، از طعن شاعران و نویسندگان صوفی‌مشرّب یا متشرع بی‌نصیب نمانده است (مثلاً نک: سنایی، 109؛ سیف فرغانی، 732).

سرانجام پزشکی جالینوسی: پزشکی جالینوسی را در اروپای لاتینی‌زبان نخست بیشتر از طریق ترجمه قانون ابن سینا و نیز روایت اسلامی اندیشه‌های جالینوس می‌شناختند. اما با شروع ترجمه اصل آثار جالینوس از قرن 11 م/ 5 ق به بعد، و نیز با ظهور اومانیزم و احیای ارزشهای فرهنگ کلاسیک در قرنهای 14-15 م/ 8-9 ق توجه به جالینوس سرعت بیشتری یافت (نوتن، همان، 366 ff). با این حال، به رغم پیروزی کالبدشناسی جالینوسی، پزشکی که به توصیه جالینوس گوش کردند و به تشریح دست زدند، گاه به نتایجی می‌رسیدند که با آموزه‌های جالینوس تضاد داشت. آندرناس و سالیوس 1 (1514-1564 م/ 920-971 ق) نشان داد که این ناسازگاریها نتیجه تکیه جالینوس بر کالبدشکافی جانوران، به جای انسان است (همان، 375-376). کشف گردش خون به دست ویلیام هاروی 2 (1578-1657 م/ 986-1067 ق)، هرچند نخست به صورت پیروزی تصور ارسطویی از کار بدن (به عنوان یک دستگاه واحد با یک مرکز فرماندهی واحد) تعبیر شد، اما در واقع آغاز کالبدشناسی تجربی جدید بود (همان، 378) و چند دهه بیشتر نگذشت که کالبدشناسی و فیزیولوژی جالینوسی منسوخ شد. با این حال، برخی از واژگان جالینوسی همچنان کاربرد داشت، هرچند معنای آنها دگرگون شده بود. در برخی از زمینه‌ها این دگرگونی با سرعت کمتری رخ داد. مثلاً تنها از اواسط قرن 19 م/ 13 ق بود که داروشناسان نظام طبقه‌بندی جالینوسی را که بر اساس کیفیات و درجات هر کیفیت بود، رها کردند و داروشناسی جدید را بر پایه شیمی استوار ساختند (فوگت، 305).

مآخذ: ابن ابی اصیبعه، احمد، عیون الانباء، به کوشش آوگوست مولر، قاهره، 1299 ق/ 1883 م؛ ابن ابی جمهور، محمد، المجلی، چ سنگی، تهران، 1329 ق؛ ابن جلجل، سلیمان، طبقات الاطباء و الحکماء، به کوشش فؤاد سید، قاهره، 1955 م؛ ابن ربیع، علی، فردوس الحکمة، به کوشش محمد زبیر صدیقی، برلین، 1928 م؛ ابن رشد، محمد، تفسیر مابعد الطبیعة، به کوشش م. بویژ، تهران، 1377 ش؛ همو، «تلخیص الاسطقسات»، الرسائل الطبیة، به کوشش سعید زاید و جرج قنوا، قاهره، 1407 ق/ 1987 م؛ همو، الکلیات فی الطب، به کوشش ابوشادی رومی، 1989 م؛ ابن سینا، الاشارات و التنبیها، به کوشش محمود شهابی، تهران، 1339 ش؛ همو، الشفاء، طبیعیات، نفس، به کوشش ابراهیم مدکور، قاهره، 1395 ق/ 1975 م؛ همان، منطق، قیاس، به کوشش سعید زائد، قاهره، 1383 ق/ 1964 م؛ ابن عبری، غریغوریوس، تاریخ مختصر الدول، به کوشش انطون صالحانی، بیروت، 1403 ق/ 1983 م؛ ابن فاتک،

مبشر، مختار الحكم و محاسن الكلم، به كوشش عبدالرحمان بدوى، بيروت، 1377ق/1958م؛ ابن ميمون، موسى، دلالة الحائرين، به كوشش حسين آتاي، آنكارا، 1974م؛ همو، الفصول فى الطب همراه ترجمه انگليسى (نك : مل ، ابن ميمون3)؛ همو، «؛ فى رد جالينوس»، ضمن «؛تعليقة...» (نك : هم ، نصيرالدين)؛ ابن نديم، الفهرست؛ ابن هندو، على، مفتاح الطب و منهاج الطلاب، به كوشش مهدي محقق و محمدتقى دانش‌پژوه، تهران، 1368ش؛ اخوينى بخارى، ابوبكر، هداية المتعلمين، به كوشش جلال متينى، مشهد، 1344ش؛ اهوازى، على، كامل الصناعة الطبية، قاهره، 1294ق؛ بيرونى، ابوريحان، تحقيق ماللهند، به كوشش ادوارد زاخو، لندن، 1887م؛ همو، فهرست كتابهاى رازى، به كوشش مهدي محقق، تهران، 1371ش؛ بيهقى، ابوالفضل، تاريخ، به كوشش على‌اكبر فياض، تهران، 1362ش؛ بيهقى، على، تتمه صوان الحكمة، لاهور، 1351ق؛ ثابت بن قره، الذخيرة فى علم الطب، قاهره، 1928م؛ جابر بن حيان، كتاب السبعين، چ تصويرى، به كوشش فؤاد سزگين، فرانكفورت، 1406ق/1986م؛ جالينوس، فى الاسطقسات، به كوشش محمد سعيد سالم، قاهره، 1986م؛ همو، «؛كتاب الاخلاق»، به كوشش پاول كراوس، كلية الادب، قاهره، 1936م، شم 5، ص83بب؛ جوامع الاسكندرانيين، ترجمه حنين بن اسحاق ، چ تصويرى، به كوشش فؤاد سزگين، فرانكفورت، 1422-1425ق/2001-2004م؛ حنين بن اسحاق، رسالة الى على بن عيسى فى ذكر ما ترجم من كتب جالينوس، به كوشش مهدي محقق، تهران، 1379ش؛ خواجوى كرمانى، محمود، ديوان، به كوشش احمد سهيلي خوانسارى، تهران، 1374ش؛ رازى، محمد بن زكريا، الحاوى، حيدرآباد دكن، 1388ق/1968م؛ همو، الشكوك، به كوشش مصطفى لبيب عبدالغنى، قاهره، 1426ق/2005م؛ سالم، محمد سعيد، مقدمه بر فى الاسطقسات (نك : هم ، جالينوس)؛ سعدى، كليات، به كوشش محمدعلى فروغى، تهران؛ سنابى، ديوان، به كوشش پرويز بابايى، تهران، 1375ش؛ سيد، فؤاد، حاشيه بر طبقات الاطباء و الحكماء (نك : هم ، ابن جلجل)؛ سيف فرغانى، محمد، ديوان، به كوشش ذبيح‌الله صفا، تهران، 1364ش؛ صاعد اندلسى، التعريف بطبقات الامم، به كوشش غلامرضا جمشيدنژاد اول، تهران، 1376ش؛ صدرالدين شيرازى، محمد، الاسفار، تهران، 1378ق؛ عنصرالمعالى كياووس، قابوس نامه، به كوشش سعيد نفيسى، تهران، 1342ش؛ فخرالدين رازى، المباحث المشرقية، بيروت، 1411ق؛ كراوس، پاول، مقدمه و حواشى بر «؛كتاب الاخلاق» (نك : هم ، جالينوس)؛ مايهرهف، ماكس، «؛من الاسكندرية الى البغداد»، التراث اليونانى فى الحضارة الاسلامية، ترجمه عبدالرحمان بدوى، قاهره، 1965م؛ محقق، مهدي، فيلسوف رى، تهران، 1352ش؛ همو، مقدمه بر رسالة الى...، (نك : هم ، حنين)؛ مسعود سعد سلمان، ديوان، به كوشش غلامرضا رشيد ياسمى، تهران؛ مسعودى، على، التنبيه و الاشراف، بيروت، 1965م؛ مولوى، ديوان كبير، به كوشش بديع‌الزمان فروزانفر، تهران، 1363ش؛ همو، مثنوى معنوى، به كوشش نيكلسن، تهران، 1362ش؛ نصيرالدين طوسى، محمد، «؛تعليقة على رسالة ابن ميمون فى رد جالينوس»، همراه تلخيص المحصل، به كوشش عبدالله نورانى، تهران، 1359ش؛ نظامى عروضى، احمد، چهار مقاله، به كوشش محمد قزوينى، ليدن، 1327ق؛ نيز:

Adamson, P., Al-Kind, Oxford, 2007; Bos, G., introd. Medical Aphorisms (vide: Maimonides); Elgood, C., A Medical History of Persia and the Eastern Caliphate, Amsterdam, 1951; Frede, M., introd. Three Treatises on the Nature of Science (vide: Galen); Galen, De optimo medico cognoscendo, ed. A.Z. Iskandar, Corpus medicorum graecorum, Supp. Or. IV, Berlin, 1988; id, De partium homoeomerum differentiis, ed. G. Strohmaier, ibid, Supp. Or. III, Berlin, 1970; id, In Hippocratis de officio medici, ed. C. Lyons, ibid, Or. I, Berlin, 1963; id, »Institution logique«, Traits philosophiques et logiques, tr. and eds. P. Pellegrin et al., Paris, 1998; id, On Anatomical Procedures, tr. Ch. Singer, Oxford, 1956; id, Opera omnia, ed. C.G. Khn, Leipzig, 1819-1833; id, Sieben Bcher Anatomie, ed. M. Simon, Leipzig, 1906; Hankinson, R. J., »Appendix 1, A Guide to the Editions and Abbreviations of the Galenic, Corpus«, The Cambridge Companion to Galen, ed. id, Cambridge, 2008; id, »Appendix 2, English Titles and Modern Translations«, ibid; id, »Philosophy of Nature«, ibid; id, »The Man and His Work«, ibid; Kbert, R., »Das nur in arabischer berlieferung erhaltene Urteil Galens ber die Christen«, Orientalia, Rome, 1956, no. 25; Kraus, P., Jbir Ibn aynn, contribution l'histoire des ides scientifiques dans l'Islam, Cairo, 1942; Maimonides, Medical Aphorisms, tr. and ed. G. Bos, Utah, 2004; Meyerhof, M., »Maimonides Criticizes Galen«, Medical Leaves , Chicago, 1940, no 3; Morison, B., »Logic«, The Cambridge Companion to Galen, ed. R.J. Hankinson, Cambridge, 2008; Nutton, V., Ancient Medicine, London, 2004; id, »The Fortunes of Galen«, ibid, 2008; Pauly ; Pellegrin, P., introd. Traits philosophiques et logiques (vide: Galen, »Institution...«); Pichot, A., introd. uvres mdicales choisie by Galen, tr. Ch. Daremburg, Paris, 1994; Pines, Sh., »Rz critique de Galien«, Actes du VIIIe Congr International d'Histoire des Science, Paris, 1953; id, Studies in Arabic Versions of Greek Texts and in Mediaeval Science, Leiden, 1986; Rashed, R., »La Philosophie mathematique d'Ibn al-Haytham sur les connus«, Mlanges de l'Institut Dominicain d'tudes orientales du Caire, Louvain/Paris, 1993, no. 21; Rocca, J., »Anatomy«, The Cambridge Companion to Galen, ed. R. J. Hankinson, Cambridge, 2008; Rosenthal, F., The Classical Heritage in Islam, London, 1975; Singer, Ch., introd. On Anatomical Procedures, (vide: Galen); Tielman, T., »Methodology«, The Cambridge Companion to Galen, ed. R. J. Hankinson, Cambridge, 2008; Vogt, S.,

»Drugs and Pharmacology»171,, ibid; Walzer, R., Galen on Jews and Christians, Oxford, 1949; id, Galen on Medical Experience, London, 1944; id, »New Light on Galen's Moral Theory»171,, Greek into Arabic, Oxford, 1963